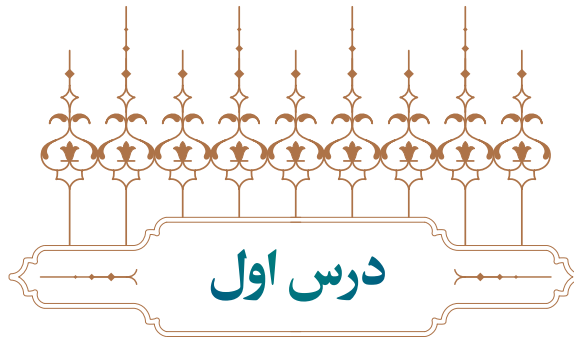


تجربیات

پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

درس اول تا درس بیستم





پرسش میانه

به عامل‌هایی که به کلمات «مرفوع، منصوب، مجرور و مجزوم»، حالت‌های «رفع، نصب، جرّ و جزم» می‌دهند، به ترتیب چه می‌گویند؟

پاسخ

- به **عاملی** که به کلمه مرفوع، حالت رفع می‌دهد «**رافع**» می‌گویند.
- به **عاملی** که به کلمه منصوب، حالت نصب می‌دهد «**ناصب**» می‌گویند.
- به **عاملی** که به کلمه مجرور، حالت جرّ می‌دهد «**جارّ**» می‌گویند.
- به **عاملی** که به کلمه مجزوم، حالت جزم می‌دهد «**جازم**» می‌گویند.

مطالعه و پژوهش

۱. با مراجعه به دو منبع ذیل تعیین کنید وجوه اشتراک و افتراق بین سه علم «لغت، صرف و نحو» چیست؟

■ منبع مطالعه و پژوهش:

بداء التّحوی، صفائی بوشهری، ص ۳۰ - ۳۱

دانش صرف، جزائری، ص ۳۵

پاسخ

• علم لغت:

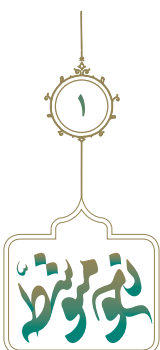
مباحث علم لغت عبارت است از:

۱. بیان معانی کلمه‌های غیر مشتقّ

۲. بیان ریشه و حروف اصلی آنها

۳. بیان خصوصیات هر یک از آنها؛ مثل اینکه آیا لفظ، مشترک (بین دو یا چند معنا) است یا

مختصّ و ...



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

• علم صرف:

قواعدی را بیان می‌کند که مرتبط است با «تغییرات در کلمه» قبل از کاربرد آن در جمله. این تغییرات عبارت است از:

۱. تغییرات صرفاً لفظی؛ مثل: قواعد اعلال، تخفیف و ادغام
۲. تغییرات لفظی و معنایی؛ مثل: قواعد ساختن صیغه‌های «فعل ماضی، مضارع و امر».

• علم نحو:

قواعد ساخت جمله را از کلمه‌ها و نقش اعرابی کلمه‌ها را پس از ورود به جمله بیان می‌کند. بنابراین:

- ابتدا با **علم لغت**، معنای کلمه و ریشه اصلی آن را به دست می‌آوریم؛
- سپس با **علم صرف**، تغییرات عارض بر آن و تأثیرات لفظی و معنایی این تغییرات در کلمه را بررسی می‌کنیم؛
- و آن‌گاه با **علم نحو**، چگونگی ترکیب این کلمات با سایر کلمات و ساختن جمله را فرامی‌گیریم.

۲. با مراجعه به منابع لغوی و کتب نحوی، معنای لغوی و اصطلاحی واژگان و اصطلاحات ذیل را بنویسید.

«ضمه، مضموم، رفع، مرفوع» – «فتح، مفتوح، نصب، منصوب»

«کسره، مکسور، جرّ، مجرور» – «سکون، ساکن، جزم، مجزوم»

■ منبع مطالعه و پژوهش:

ترجمه المنجد، بندرریگی

التحوّالوفی، ج ۱، ص ۸۹-۹۰

شرح رضی برکافیه، ج ۱، ص ۶۹-۷۱



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

پاسخ

- | | |
|-------|---|
| ضممه | ۱. در لغت: به معنای «جمع کردن» است.
۲. در اصطلاح: به علامت ُ روی حرف گفته می‌شود. |
| مضموم | ۱. در لغت: به معنای «جمع شده» است.
۲. در اصطلاح: به حرف ضمه دار گفته می‌شود. |
| رفع | ۱. در لغت: به معنای «بالا بردن» است.
۲. در اصطلاح: یکی از حالت‌های اعرابی کلمه است (مانند: فاعلیت) |
| مرفوع | ۱. در لغت: به معنای «گشوده شده» است.
۲. در اصطلاح: کلمه‌ای است که حالت اعرابی آن رفع است؛ مانند: «فاعل». |

مثال: جاء الرَّجُلُ

حالت اعراب «الرَّجُلُ»، **رفع** است که در اصطلاح به آن **مرفوع** می‌گویند؛ زیرا «هر فاعلی مرفوع است». حرف «لام» در «الرَّجُلُ» **ضمه** دارد که این **ضمه**، **علامت رفع** است و به این حرف **ضمه دار**، «**مضموم**» گفته می‌شود.

■ **نکته:** در کلمه‌های مبنی برای بیان علامت بناء وقتی ضمه وجود داشته باشد از «ضمّ» استفاده می‌شود؛ مانند «نَحْنُ» که مبنی بر ضمّ و به حرفی که ضمه دارد، «مضموم» می‌گویند.



- | | |
|-------|--|
| فتحه | ۱. در لغت: به معنای «گشودن» است.
۲. در اصطلاح: به علامت َ روی حرف گفته می‌شود. |
| مفتوح | ۱. در لغت: به معنای «گشوده شده» است.
۲. در اصطلاح: به حرف فتحه دار گفته می‌شود. |
| منصوب | ۱. در لغت: به معنای «برپا شده» است.
۲. در اصطلاح: کلمه‌ای است که حالت اعرابی آن نصب است؛ مانند: «مفعول به». |



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

۱. در لغت: به معنای «شکستن» است.
۲. در اصطلاح: به علامت ِ روی حرف گفته می‌شود.
- کسره**
۱. در لغت: به معنای «شکسته شده» است.
۲. در اصطلاح: به حرف کسره دار گفته می‌شود.
- مکسور**
۱. در لغت: به معنای «کشیدن» است.
۲. در اصطلاح: یکی از حالت‌های اعرابی کلمه است.
- جرّ**
۱. در لغت: به معنای «کشیده شده» است.
۲. در اصطلاح: کلمه‌ای است که حالت اعرابی آن جرّ است. (مانند: مضاف الیه)
- مجرور**



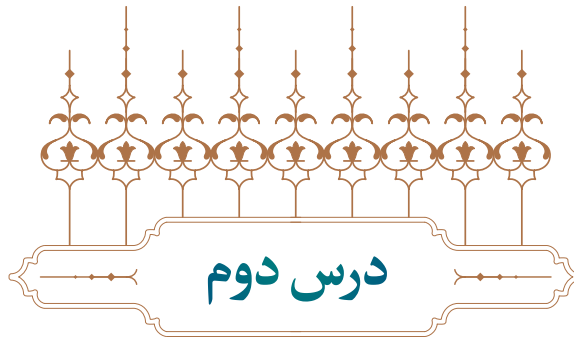
۱. در لغت: به معنای «بدون حرکت بودن» است.
۲. در اصطلاح: به علامت ُ روی حرف گفته می‌شود.
- سکون**
۱. در لغت: به معنای «دارای حالت سکون» است.
۲. در اصطلاح: به حرف دارای سکون گفته می‌شود.
- ساکن**
۱. در لغت: به معنای «قطع کردن» است.
۲. در اصطلاح: یکی از حالت‌های اعرابی کلمه است.
- جزم**
۱. در لغت: به معنای «قطع شده» است.
۲. در اصطلاح: کلمه‌ای است که حالت اعرابی آن جزم است.
- مجزوم**



■ نکته مهم:

استادان محترم با کمک طلاب، پژوهش دوم این درس را به صورت نموداری جهت الصاق در تابلو اعلانات آموزش تنظیم نمایید.

پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میان‌ی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه

وجه نامگذاری «کبری» به اسم مقصور و «القاضی» به اسم منقوص چیست؟

پاسخ

• **قصر:** در لغت به معنای «حبس» به کار می رود، بنابراین «مقصور» به معنای «محبوس» می باشد و چون اسم های مقصور در تمام حالت اعرابی، دارای اعراب تقدیری هستند مثل این است که از پذیرفتن اعراب ظاهری منع شده اند و خود «حبس» نیز به معنای بازداشتن و منع کردن است؛ پس «مقصور» یعنی «ممنوع و بازداشت شده از پذیرفتن اعراب ظاهری».

• **نقص:** در لغت به معنای لازم (کاسته شدن) و متعدی (کاستن) به کار می رود و طبق همین استعمال دوم با دومفعول نیز به کار رفته است گفته می شود:

نَقَصْتُ زَيْدًا حَقَّهُ (حق زید را ناقص و کم کردم)

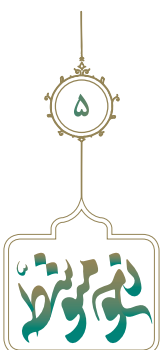
بنابراین، «منقوص» به عنوان اسم مفعول از این فعل هم به معنای «چیزی یا کسی که چیزی از آن کاسته شده» و هم به معنای «خود چیزی که کم شده» می تواند به کار رود و اسم منقوص به دلیل اینکه:

■ در حالت رفعی و جزئی، اعراب رفع ظاهری و جزّ ظاهری خود را به خاطر اجرای قواعد اعلالی از دست می دهد؛ مانند: جاءَ القاضِي، سَمِعْتُ مِنَ القاضِي

■ و در حالت مجزّد بودن از الف و لام، حرف آخر آن نیز در حالت رفعی و جزّی به خاطر اجرای قواعد اعلال حذف می شود، به این نام خوانده می شود؛ جاءَ قاضٍ، سَمِعْتُ مِنْ قاضٍ.

پس:

منقوص یعنی اسمی که حرکتی یا حرفی از آن کم شده است اگرچه که این نقص در بعضی از حالات این اسم باشد نه در همه حالات. مثل حالت نصبی: «رَأَيْتُ القاضِيَّ، رَأَيْتُ قاضِيًّا» که در حالت نصبی، هم حرکت «فتحه» و هم «یاء» لام الفعل محفوظ مانده است.



مطالعه و پژوهش

■ درباره اسم های مبنی و انواع آنها تحقیقی در حدود سه صفحه ارائه دهید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

صرف متوسطه، حمید محمدی، ص ۴۱۹ تا ص ۴۲۵

همان، ویرایش ۹۶، ص ۲۰۵ تا ص ۲۱۲

صرف ساده، ویرایش ۹۳، ص ۳۲۰ تا ص ۳۳۲

بداء التحو، صفائی پوشهری، ص ۱۰۳

پاسخ

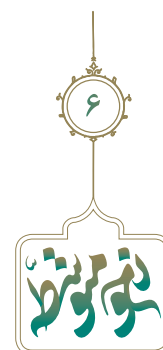
استادان محترم، در اینجا «مرور کامل بر اسم های مبنی» ارائه می شود که جهت مزید اطلاع شما بزرگواران است؛ لذا برخی از مطالب و قسمت های لازم آن را برای طلاب ارجمند مطرح نمایم.

۱. ضمیر

۱. ضمیر، اسم معرفه ای است که برای دلالت بر فرد یا افراد غایب یا مخاطب یا متکلم وضع شده است؛

مانند: هُوَ (او)، أَنْتَ (تو)، أَنَا (من)

اشخاص	(ضمایر متصل رفعی) بارز و مستتر		مثال		ضمایر متصل نصبی و جری	مثال	
	در ماضی	در مضارع	ماضی	مضارع		نصبی	جری
غائب	مفرد	* هُوَ	* هُوَ	صَرَبَ	يَضْرِبُ	هُوَ	نَصَرَهُ
	مذكر	متنی	ا	ا	يَضْرِبَانِ	هُمَا	نَصَرَهُمَا
		جمع	و	و	يَضْرِبُونَ	هُمْ	نَصَرَهُمْ
	مؤنث	مفرد	* هِيَ	* هِيَ	صَرَبَتْ	تَضْرِبُ	هِيَ
		متنی	ا	ا	تَضْرِبَانِ	هُمَا	نَصَرَهُمَا
		جمع	نَ	نَ	يَضْرِبْنَ	هُنَّ	نَصَرَهُنَّ
مخاطب	مذكر	مفرد	تَ	أَنْتَ	صَرَبْتَ	تَضْرِبُ	كَ
		متنی	تُما	ا	صَرَبْتُمَا	تَضْرِبَانِ	كُما
		جمع	تُمْ	و	صَرَبْتُمْ	تَضْرِبُونَ	كُمْ
	مؤنث	مفرد	تِ	يَ	صَرَبْتَ	تَضْرِبِينَ	كِ
		متنی	تُما	ا	صَرَبْتُمَا	تَضْرِبَانِ	كُما
		جمع	تُنَّ	نَ	صَرَبْتُنَّ	تَضْرِبْنَ	كُنَّ
متكلم	وحده	تُ	أَنَا	اَضْرِبْتُ	اَضْرِبُ	يَ	نَضْرِي
	مع الغير	نَا	نَحْنُ	نَضْرِبْنَا	نَضْرِبُ	نَا	نَضَرْنَا



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

۲. اسم اشاره

اسم اشاره، اسمی است که به وسیله آن، به شخص یا چیز معینی اشاره می‌شود؛ مانند:
هَذَا (این)، ذَلِكَ (آن)، أُولَئِكَ (آنان)

اسم اشاره بر دو نوع است:

۱. مشترک که برای اشاره به مکان و غیرمکان آورده شود.
۲. مختص که برای اشاره به مکان است.

• اسم اشاره مشترک •

اسم اشاره مشترک بر سه قسم است:

اسم اشاره قریب، اسم اشاره متوسط، اسم اشاره بعید.

□ کلمه‌هایی که برای اشاره به نزدیک در صیغه‌های مختلف به کار می‌روند، عبارت‌اند از:

۱. مفرد : ذَا	مذكر	۴. مفرد : تِي یا ذِه	مؤنث
۲. مثنی : ذَانِ، ذَيْنِ		۵. مثنی : تَانِ، تَيْنِ	
۳. جمع : أُولَاءِ، أُولَى		۶. جمع : أُولَاءِ، أُولَى	

* معمولاً بر سر این اسم‌های اشاره «هـ» تنبیه آورده می‌شود:

هَذَا، هَذَانِ (هَذَيْنِ)، هَؤُلَاءِ

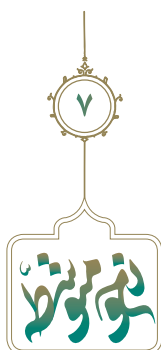
هَذِهِ، هَاتَانِ (هَاتَيْنِ)، هَؤُلَاءِ

□ کلمه‌هایی که برای اشاره به متوسط به کار می‌روند، عبارت‌اند از:

۱. مفرد : ذَاكَ	مذكر	۴. مفرد : تَاكَ، تِيكَ	مؤنث
۲. مثنی : ذَانِكَ، ذَيْنِكَ		۵. مثنی : تَانِكَ، تَيْنِكَ	
۳. جمع : أُولَئِكَ		۶. جمع : أُولَئِكَ	

□ کلمه‌هایی که برای اشاره به دور به کار می‌روند، عبارت‌اند از:

۱. مفرد : ذَلِكَ	مذكر	۴. مفرد : تِلْكَ	مؤنث
۲. مثنی : ذَانِكَ، ذَيْنِكَ		۵. مثنی : تَانِكَ، تَيْنِكَ	
۳. جمع : أُولَئِكَ		۶. جمع : أُولَئِكَ	



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

• اسم اشاره مختص به مکان •

اسم اشاره مختص، مخصوص اشاره به مکان و بر سه قسم است:

- **قریب:** هُنَا (اینجا) که در بسیاری از موارد، هاء تنبیه به آن اضافه می شود: هُهْنَا.
- **متوسط:** هُنَاكَ (آنجا).
- **بعید:** هُنَالِكَ، هُنَا، هُنَا، ثُمَّ وَثَمَّةَ که همه، به معنای «آنجا» هستند.

۳. اسم موصول

اسم موصول، اسمی است که معنای آن، به وسیله جمله ای که پس از آن می آید، تمام می شود. به جمله پس از موصول، «صله» می گویند؛ مانند:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»^۱

«الَّذِي» موصول و جمله «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» صله و معنای «الَّذِي» به وسیله این جمله تمام و کامل شده است.

انواع اسم موصول

موصول دو نوع است: خاص، مشترک.

• **موصول خاص،** برای مفرد، مثنی، جمع و مذکر و مؤنث، لفظ خاص دارد که عبارت اند از:

- | | |
|--|------|
| ۱. مفرد : الَّذِي (آن کسی که، آن که) | مذکر |
| ۲. مثنی : اللَّذَانِ، اللَّذَيْنِ (آن دو شخصی که، آن که) | |
| ۳. جمع : الَّذِينَ (آن کسانی که، آن که) | |

- | | |
|--|------|
| ۴. مفرد : الَّتِي (آن کسی که، آن که) | مؤنث |
| ۵. مثنی : اللَّتَانِ، اللَّتَيْنِ (آن دو شخصی که، آن که) | |
| ۶. جمع : اللَّاتِي، اللَّاتِي (آن کسانی که، آن که) | |

• **موصول مشترک،** برای مفرد، مثنی، جمع و مذکر و مؤنث لفظ مشترک دارد که عبارت اند از:

○ **مَنْ** (کسی که، آن که)، معمولاً برای عاقل به کار می رود؛ مانند:

فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ^۲

○ **مَا** (چیزی که، آنچه)، معمولاً برای غیر عاقل به کار می رود؛ مانند:

۱. أنعم، ۷۳: او (خداوند) کسی است که آسمان ها و زمین را به حق آفرید.

۲. ق، ۴۵: کسی را که از وعده عذاب من می ترسد، با قرآن پند ده.



لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.^۳

○ **أَيَّ:** (آنچنان کسی که)، برای اشخاص و اشیا، هر دوی به کار می رود؛ مانند:

يَسْرُئِي أَتُّهُمْ هُوَ قَادِمٌ. (مسرور می کند مرا آنچنان کسی که می آید.)

○ **أَلَّ:** (به معنای: آن کسی که، آن که) بر سراسم فاعل و اسم مفعول می آید و برای عاقل و غیر عاقل

نیز به کار می رود؛ مانند:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۴

سَابِقُونَ، اسم فاعل و مُقَرَّبُونَ، اسم مفعول و الف و لام (أَلَّ) داخل شده بر آنها موصول است که تقدیر

آن چنین می شود:

الَّذِينَ سَبَقُوا الَّذِينَ سَبَقُوا أُولَئِكَ الَّذِينَ قُرِبُوا.

۴. اسم شرط

اسم های شرط، اسم هایی هستند که معنای شرط دارند و معمولاً بر دو فعل مضارع داخل می شوند و آخر آنها را جزم می دهند؛ مانند:

مَنْ (هرکس) ← مَنْ يَجْتَهِدْ يَنْجَحْ (هرکس بکوشد، پیروز می شود)

مَتَى (هرگاه) ← مَتَى تَذْهَبْ أَذْهَبْ (هرگاه بروی، می روم.)

اسم های شرط عبارت اند از:

مَنْ (هرکس)	مَا (هرچه)	مَهْمَا (هرگاه)
أَيَّ (هرکدام)	كَيْفَمَا (هرگونه)	مَتَى (هرگاه)
حَيْثُمَا (هرجا)	أَنَّى (هرجا)	أَيَّانَ (هرگاه)
	أَيْنَمَا (هرجا)	

۱. معرب (فقط لفظ «أَيَّ» می باشد)

۱. جازم
۲. مبنی

اقسام اسم شرط

۲. غیر جازم (همه مبنی هستند)



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

۳. آل عمران، ۹۲. هرگز به نیکی [راستین] دست نیابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.

۴. واقعه، ۱۰-۱۱: و کسانی که سبقت گرفته اند مقدم اند * آنان همان مقربان اند.

۵. اسم استفهام

اسم‌های استفهام، اسم‌هایی هستند که برای پرسش آورده می‌شوند و عبارت‌اند از:

- مَنْ (چه کسی؟) ، برای عاقل : «مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۵
 مَا (چه چیزی؟) ، برای غیرعاقل : «مَا تَصْنَعُونَ»^۶
 أَيْنَ (کجا؟) ، برای مکان : «فَإَيْنَ تَذْهَبُونَ»^۷
 أَيَّانَ (چه هنگام؟) ، برای زمان : «يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»^۸
 مَتَى (چه هنگام؟) ، برای زمان : «مَتَى تَدْرُسُونَ»^۹
 كَيْفَ (چگونه؟) ، برای چگونگی : «كَيْفَ حَالُكَ»^{۱۰}
 كَمْ (چقدر؟) ، برای مقدار : «كَمْ دَرْسًا قَرَأْتَ»^{۱۱}
 أَيِّ (کدام؟) ، برای نوع : «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتَ»^{۱۲}
 اُنِّي (چگونه، کجا، چه هنگام) ، برای چگونگی، مکان و زمان «أُنِّي يَحْيَى هَذِهِ اللَّهُ»^{۱۳}

نکته

اسم‌های استفهام و شرط همه مبنی هستند؛ به جز «أَيِّ» که معرب است.

۵. زم، ۳۸: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟
 ۶. عنکبوت، ۴۵: چه می‌کنید؟
 ۷. تکویر، ۲۶: پس کجا می‌روید؟
 ۸. قیامت، ۶: می‌پرسد: روز رستاخیز چه هنگام خواهد بود؟
 ۹. چه هنگام درس می‌خوانید؟
 ۱۰. حالت چطور است؟
 ۱۱. چند درس را مطالعه کردی؟
 ۱۲. تکویر، ۹: به کدام گناه کشته شده‌است؟
 ۱۳. بقره، ۲۵۹: چگونه خدا اینها را [پس از مرگ]، زنده می‌کند؟!

۶. بعضی از ظروف

ظرف، اسمی است که بر زمان یا مکان عامل خود دلالت می‌کند.

■ ظروف مبنی که دلالت بر زمان می‌کنند؛ عبارت‌اند از:

إِذَا (هنگامی که)	إِذَا (هنگامی که)
مَتَى (چه وقت، هروقت)	أَيَّانَ (چه وقت، هروقت)
الآن (حال)	أَمْسٍ (دیروز)
مُنْذُ (وقتی که)	مُنْذُ (وقتی که)
قَطُّ (هرگز)	لَمَّا (وقتی که)

■ ظروف مبنی دلالت‌کننده بر مکان، عبارت‌اند از:

حَيْثُ (کجا)	لَدُنْ (نزد)
لَدَى (نزد)	هُنَا (اینجا)
أَيْنَ (کجا، هرجا)	أَيْنِ (کجا، هرجا، چه وقت، هروقت)

ظرف زمان، مانند: **وَأَذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ إِذْ كُنْتُمْ أَغْدَاءَ.**^{۱۴}

ظرف مکان، مانند: **يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَأَيْنَ الْمَفَرِّ.**^{۱۵}



لازم به ذکر است که برخی از ظروف مانند «قبل» و «بعد» به حسبِ اصل وضع، معربند و در شرایط خاصی مبنی می‌شوند و اصطلاحاً به آنها «غایات» گفته می‌شود.

۱۴. آل عمران، ۱۰۳: و نعمت خداوند را برای خود به یاد آرید، آن‌گاه که با یکدیگر دشمن بودید.

۱۵. قیامت، ۱۰: آن روز (قیامت) انسان می‌گوید: راه فرار کجا است؟

۷. اسم فعل



اسم فعل، اسمی است که معنای فعلی دارد و به جهت مبالغه آورده می شود؛ مانند:

هَيَّاهُ به معنای بَعُدَ (دور شد).

به اسم فعل، از آن جهت که مانند فعل تغییر نمی کند و برخی از ویژگی های اسم را دارا است، اسم گفته می شود و از آن جهت که دارای معنای فعل است، به آن فعل گفته می شود.

اسم فعل از نظر معنا بر سه قسم است: **ماضی**، مضارع و امر.

• اسم فعل هایی که معنای **ماضی** دارند، عبارت اند از:

○ **هَيَّاهُ** (بَعُدَ: دور شد).

○ **شَتَّانَ** (شَتَّ: جدا شد).

○ **سَرَعَانَ** (أَسْرَعَ: شتاب کرد).

• اسم فعل هایی که معنای **مضارع** دارند، عبارت اند از:

○ **أَهْ، أَوْهْ، أَوْهْ** (أَتَوَجَّعُ: درد می کشم).

○ **أُفِّ** (أَتَضَجَّرُ: به ستوه می آیم).

○ **بَجَلْ، قَدْ، قَطْ** یا **فَقَطْ** (يَكْفِي: کافی است).

○ **بَخَّ، بَخَّ، بَهْ** (أَمْدَحُ: می ستایم، أَعْجَبُ: تعجب می کنم).

○ **زَهْ** (أَسْتَحْسِنُ: نیکو می شمارم).

○ **وَا، وَيْهْ، وَيْكَ** (أَتَلَهَّفُ: افسوس می خورم).

مانند: «آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ!»^{۱۶}

• اسم فعل هایی که معنای **امر** دارند، عبارت اند از:

○ **إِلَيْكَ**، هرگاه با «عَنْ» متعدی شود به معنای اُبْعُدْ (دور شو!)

و هرگاه متعدی بِنَفْسِه باشد، به معنای خُذْ (بگیر!) می آید.



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

۱۶. نهج البلاغه، کلمه قصار ۷۷: آه از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل و سختی محل ورود (منظور دوری سفر آخرت، سختی قبر و برزخ و قیامت است)!

مانند: يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَيِّي^{۱۷}

إِلَيْكَ الْكِتَابَ (کتاب را بگیر!)

○ عَلَيَّكَ، به معنی الزَّمْ (همراه باش!) وَتَمَسَّكَ (تَمَسَّكَ بجوی)

○ آمِينَ، به معنی اسْتَجِبْ (اجابت فرما!)

○ صَهْ (صَهْ)، به معنی اُسْكُتْ (ساکت شو!)

○ مَهْ (مَهْ)، به معنی اَكْفُفْ (دست نگه دار!)

○ رُوَيْدَ (رُوَيْدَكَ)، به معنی اَمْهَلْ (مهلت بده!)

○ عِنْدَكَ، دُونَكَ، لَدَيْكَ، هَا وَهَاكَ، به معنی خُذْ (بگیر!)

○ هَيَّا، هَيْتَ، هَلُمَّ، به معنی اَسْرِعْ (بشتاب!)

○ حَيَّ وَحَيَّهْلَ، به معنی اَقْبِلْ وَعَجِّلْ (روی آور، بشتاب!)

○ بَلَّهْ، به معنی دَعْ (واگذار!)

○ اِيْهِ، به معنی اِمْضِ فِي حَدِيثِكَ اَوْفِعْلِكَ (درسرخن یا کارت محکم باش!)

○ وَرَاءَكَ، به معنی تَأَخَّرْ (تاخیر کن!)

○ مَكَانَكَ، به معنی اَثْبُتْ (ثابت باش!)

بیشتر فعل‌های ثلاثی بر وزن «فَعَالٍ» به عنوان اسم فعل به کار رفته‌اند؛ مانند:

نَزَلَ ← اِنْزَلَ (فرود آی!) قَتَلَ ← اُقْتُلْ (بکش!) سَمِعَ ← اِسْمَعْ (بشنو!)

اسم فعل از ثلاثی مزید نیز بر وزن «فَعَالٍ» به ندرت به کار رفته است؛ مانند:

دَرَاكَ ← اُدْرِكْ (درک کن!) بَدَارَ ← بَادِرْ (مبادرت کن!)

۸. اسم صوت

۱. برای طلب فعل یا طلب ترک فعل از کودک یا حیوان، مانند: هَيَّا هَيَّا (برای

راندن شتر) و يَاهُ يَاهُ (برای خواندن شتر) و كُجْ (برای بازداشتن کودک از کاری)

اقسام اسم صوت

۲. اسمی که حکایت از صدای انسان یا حیوان یا جمادی می‌کند،

مانند: غاقِ (برای حکایت صدای کلاغ)

توجه

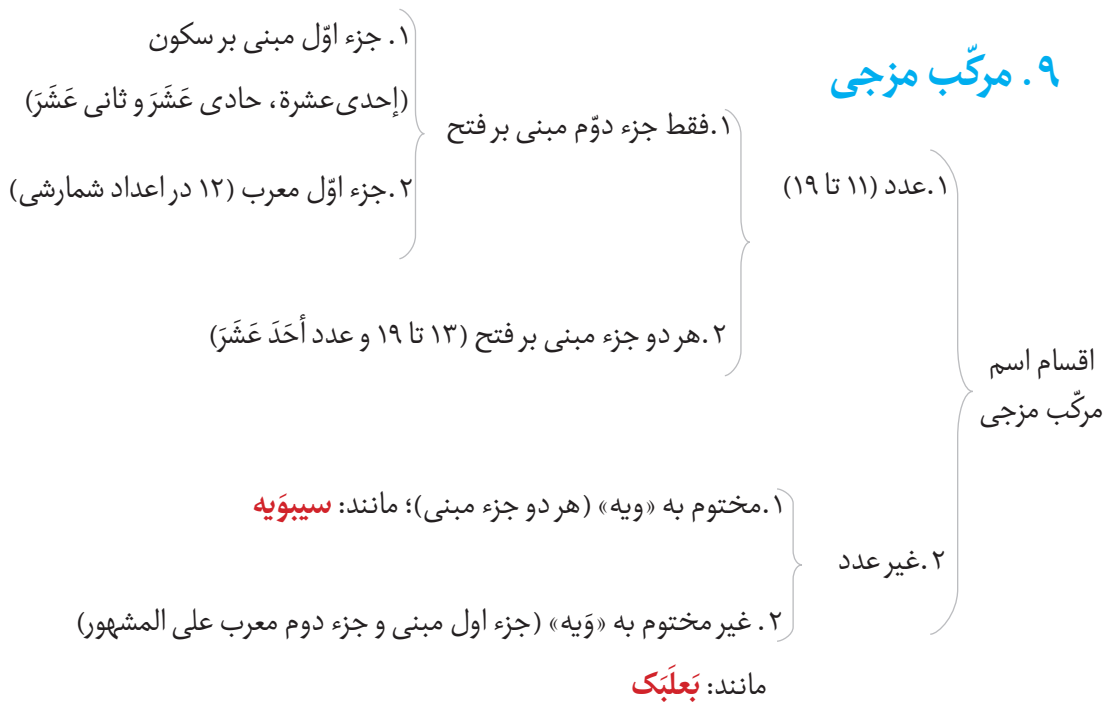
کتاب علوم العربیة ص ۲۷۳ این قسم دوم از اسم صوت را تحت عنوان «اسماء الحکایة» آورده و

اسم صوت را منحصر در همان مورد اول دانسته است و گفته است:

«أَنهَا (یعنی اسماء اصوات) در معنی یا امر است یا نهی و در اصطلاح اسم صوت می‌گویند.^۱

۱۷. همان: ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو!

۹. مرکب مزجی



۱۰. بعضی از کنایات

کنایه، عبارت است از تعبیر کردن چیزی با لفظ غیر صریح که معمولاً نزد خود متکلم نامشخص باشد؛
مانند:

کَمْ مِنْ مَالٍ أَنْفَقْتُ (چه بسیار مالی که انفاق کردم!)

□ الفاظ کنایه عبارت اند از:

کَمْ، کَأَیْنٍ، کَذَا، کَیْتُ، ذَیْتُ

○ **کَمْ** (چه بسیار)، کنایه از عدد: «کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعُیُونٍ»^{۱۹}

گاهی «کَمْ» دارای معنای خبری و برای تکثیر و افتخار است؛ مانند:

کَمْ کُتِبَ قُرْأْتُ (چه کتاب هایی که من خواندم!)

○ **کَأَیْنٍ** (چه بسیار)، کنایه از عدد: «وَكَأَیْنٍ مِنْ نَبِیِّ قَاتِلَ مَعَهُ رِیْثُونَ كَثِیْرٌ»^{۲۰}

○ **کَذَا** (مقداری)، کنایه از عدد و غیر عدد است که گاهی به صورت مفرد، گاهی مرکب و گاهی معطوف

به کار می رود؛ مانند:

عِنْدِی کَذَا دِرْهَمًا (نزد من تعدادی درهم است.)

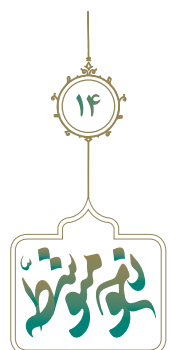
قُرْأْتُ کَذَا کَذَا کِتَابًا (فلان و فلان کتاب را خواندم.)

مَلَکْتُ کَذَا وَ کَذَا دِرْهَمًا (مالک تعدادی و تعدادی درهم شدم.)

۱۸. صرف ساده نیز در این جهت مانند علوم العربیه عمل نموده است.

۱۹. دخان، ۲۵: چه بسیار باغ ها و چشمه سارانی بر جای نهادند!

۲۰. آل عمران، ۱۴۶: و چه بسیار پیامبرانی که خدا پرستان بسیار، همراه [و در کنار] ایشان کارزار کردند!



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

○ **كَيْتٌ وَذَيْتٌ** (چنین و چنان)، کنایه از گفتار و کردار است که گاهی مرکب و گاهی معطوف به کار

می‌رود؛ مانند:

قَالَ سَعِيدٌ كَيْتٌ كَيْتٌ (سعید چنین و چنان گفت.)

فَعَلَ عَلِيٌّ ذَيْتٌ وَذَيْتٌ (علی چنین و چنان کرد.)

۱. معرب (مانند: فلان، فلانة، بَضْعٌ و بَضْعَةٌ (برای عدد ۳ تا ۹)، نَيْفٌ و

نَيْفٌ (برای عددی بین دو عدد عَقْدٌ، مثل: عشرون و نَيْفٌ)

اقسام کنایات

۲. مبنی (مانند: كَمْ، كَذَا، كَأَيْتُنْ، كَيْتٌ، ذَيْتٌ)

۱۱. اسم لای نفی جنس

۱. مفرد ← مبنی بر علامت نصب (لا رَجُلٌ فی الدَّارِ)

۲. مضاف ← معرب به اعراب نصب (لا غلامَ رَجُلٍ فی الدَّارِ)

۳. شبه مضاف ← معرب به اعراب نصب (لا ضارباً رجلاً فی الدَّارِ)

اقسام اسم
لای نفی جنس

۱۲. منادای مفرد معرفه و نکره مقصوده

۱. مفرد معرفه ← **مبنی** بر علامت رفع (لا زیدُ)

۲. نکره مقصوده ← **مبنی** بر علامت رفع (لا رَجُلُ، یا عَالِمُونَ)

۳. نکره غیر مقصوده ← **معرب** به اعراب نصب (یا رجلاً (سخن نابینا))

۴. مضاعف ← **معرب** به اعراب نصب (یا غلامَ زیدِ)

۵. شبه مضاف ← **معرب** به اعراب نصب (یا ضارباً زیداً)

اقسام منادی

۱۳. اسم‌هایی که بدون ترکیب، پشت سرهم قرار گرفته‌اند، مانند:

الف، باء، تاء، علی، حَسَنٌ، حُسَین، المؤمنون، المؤمنات؛ زیرا در این گونه اسم‌ها دلیلی برای اعراب به چشم نمی‌خورد.

۱۴. کلمات دیگری نیز مبنی هستند که تحت ضابطه خاصی قرار نمی‌گیرند، مانند: وزن «فَعَالٍ» در جایی

که صفت باشد یا عَلَم باشد.

مانند: قَطَام (اسم زنی)

و مانند لفظ «غیر» که در بعضی از استعمالاتش مبنی می‌باشد (برای شناخت علت بناء در لفظ «غیر» می‌توانید به کتاب «معنی» باب اول در ذیل عنوان همین کلمه مراجعه نمایید.

نکته

کلمه مبنی در یک تقسیم بندی دو نوع است:

۱. اصلی: کلمه‌ای است که به خودی خود مبنی است؛ مانند: اسم موصول، اسم اشاره.

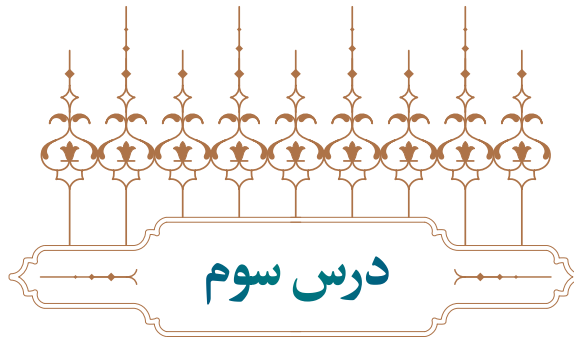
۲. عارضی: کلمه‌ای است که در اصل معرب است اما به دلیل نقش خاصی که در جمله می‌پذیرد، مبنی می‌شود؛ مانند اسم معربی که در جمله، به عنوان «اسم لا نفی جنس» قرار می‌گیرد: لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ.

پس:

بناء بر دو قسم است: بناء اصلی، بناء عارضی.



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه

دانستیم که فعل مضارع در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳، و ۱۴ هنگام الحاق «نون تأکید مباشر» به آن، مبنی می‌گردد، حال بگویید افعال خمسه هنگام الحاق «نون تأکید» به آنها (يَضْرِبَنَّ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبُ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبَانِ) آیا اعرابشان ظاهری است یا محلی یا تقدیری؟ چرا؟

پاسخ

فعل مضارع مؤکد به نون تأکید در صیغه های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ که معروف به افعال خمسه هستند دارای اعراب تقدیری می‌باشد به جهت اینکه این افعال برای پذیرش نون تأکید، در ابتدا نون عوض رفع خود را از دست می‌دهند و سپس نون تأکید را می‌پذیرند و همین از دست دادن نون عوض رفع به معنای در تقدیر بودن آن است.

مطالعه و پژوهش

■ در چهارده صیغه مرفوع فعل مضارع «يَضْرِبُ» در دو حالت بدون نون تأکید و با نون تأکید ثقیله، بررسی کنید که آیا اعراب رفع در هر صیغه، ظاهری یا تقدیری و یا محلی است؟ و در صورت ظاهری و یا تقدیری بودن علامت اعراب چیست؟ (بررسی فوق را در جدولی، شبیه جدول ذیل انجام دهید).



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

شماره صیغه	مضارع بدون تأکید	نوع اعراب (ظاهری، تقدیری، محلی)	علامت اعراب	مضارع با نون تأکید	نوع اعراب (ظاهری، تقدیری، محلی)	علامت اعراب
۱	يَضْرِبُ	ظاهراً مرفوع	ضمه	يَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد
۲	يَضْرِبَانِ	ظاهراً مرفوع	نون	يَضْرِبَانِ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۳	يَضْرِبُونَ	ظاهراً مرفوع	نون	يَضْرِبُونَ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۴	تَضْرِبُ	ظاهراً مرفوع	ضمه	تَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد
۵	تَضْرِبَانِ	ظاهراً مرفوع	نون	تَضْرِبَانِ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۶	يَضْرِبِينَ	محلاً مرفوع	ندارد	يَضْرِبِينَ	محلاً مرفوع	ندارد
۷	تَضْرِبُ	ظاهراً مرفوع	ضمه	تَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد
۸	تَضْرِبَانِ	ظاهراً مرفوع	نون	تَضْرِبَانِ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۹	تَضْرِبُونَ	ظاهراً مرفوع	نون	تَضْرِبُونَ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۱۰	تَضْرِبِينَ	ظاهراً مرفوع	نون	تَضْرِبِينَ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۱۱	تَضْرِبَانِ	ظاهراً مرفوع	نون	تَضْرِبَانِ	تقدیراً مرفوع	نون مقدر
۱۲	تَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد	تَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد
۱۳	أَضْرِبُ	ظاهراً مرفوع	ضمه	أَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد
۱۴	نَضْرِبُ	ظاهراً مرفوع	ضمه	نَضْرِبَنَّ	محلاً مرفوع	ندارد





پرسش میانه

چرا در آیه ۲۲۸ سوره بقره (وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ) با وجود اینکه «أَنْ» ناصب بر فعل مضارع داخل شده، نون از آخر آن حذف نشده است؟

پاسخ

فعل «يَكْتُمْنَ»، فعل مضارع صیغه ششم از ماده «كْتَمَ» در باب «فَعَلَ يَفْعُلُ» می باشد و از این رو مبنی است و اعراب ظاهری را نمی پذیرد و محلاً منصوب می باشد.

مطالعه و پژوهش

■ درباره یک شرط دیگر برای نصب دادن «إِذَنْ» و همچنین چیزهایی که در صورت فاصل شدن بین «إِذَنْ» و فعل مضارع، مانع عمل «إِذَنْ» نمی شوند، تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

جامع المقدمات با حاشیه مدرس،

صمدیه ج ۲، ص ۵۲۴ و ۵۲۵

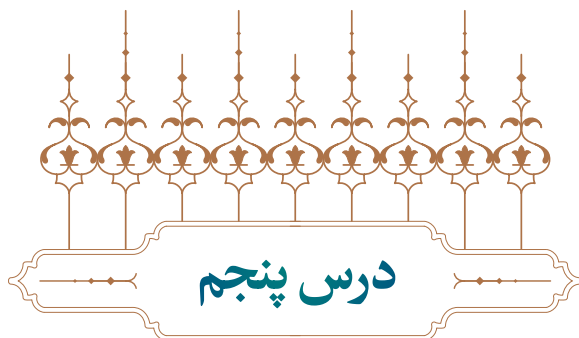
پاسخ

یک شرط دیگر برای نصب دادن «إِذَنْ» غیر از آنچه در کتاب آمده، **مستقبل بودن زمان فعل مضارع** است. بنابراین اگر در جواب کسی که به ما گفته است: «إِنِّي أَحْبَبْتُ» بگوییم: «إِذَنْ أَظُنُّكَ صَادِقاً» نباید فعل «أُظُنُّ» را نصب بدهیم زیرا مقصود از آن، زمان حال است نه استقبال، یعنی می خواهیم بگوییم که «من همین الان گمانم بر این است که تو در این سخن خود صادق هستی» نه اینکه «بعداً گمان خواهم کرد».

همچنین **فاصل شدن قَسَم بین «إِذَنْ» و فعل مضارع** مانع عمل نصب «إِذَنْ» در فعل مضارع نمی گردد، مانند: إِذَنْ وَاللَّهِ أَكْرَمَكَ.

لازم به ذکر است که در کتاب مغنی الأديب، باب اول، ذیل عنوان «إِذَنْ» فصل به وسیله «لا» نافیه نیز جایز دانسته شده است؛ مانند: إِذَنْ لَا أَكْرَمَكَ (به فتح أَكْرَم)





پرسش میانه

باتوجه به آنچه آموختید، آیا «إِنْ» در آیه ۲۹ سوره انعام (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) می تواند شرط باشد؟ چرا؟

پاسخ

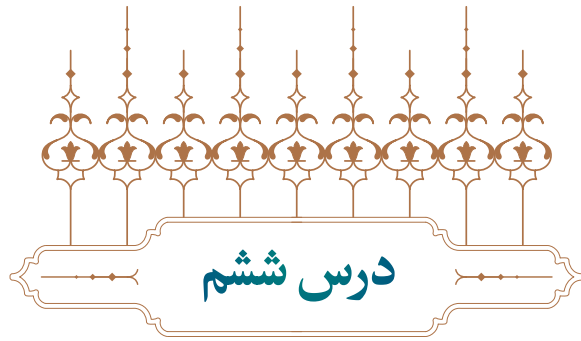
«إِنْ» در آیه «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» شرطیه نیست؛ زیرا:

- اولاً «إِنْ» شرطیه باید بر سر **دو جمله** وارد شود در حالی که در این آیه «إِنْ» بر سر **یک جمله** وارد شده است.
- ثانیاً «إِنْ» باید در صورت شرط بودن بر سر جمله فعلیه وارد شود در حالی که در این آیه «إِنْ» بر سر جمله اسمیه وارد شده است.

پس «إِنْ» در این آیه نمی تواند شرطیه باشد بلکه در اینجا **نافیه** است و استثنای در آیه نیز استثنای مفرغ است و «هِيَ» در آن ، مبتدا و «حياة» خبر آن محسوب می شود.



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه

در کلماتی که مشخص شده است، علائم رفع اصلی و نیابتی چیست؟

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ (اسراء: ۸۱) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ... (مائده: ۲۳)
 قَتَلَ الْخَزَّافُونَ (ذاریات: ۱۰) إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مِنْهَا جَرَّاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ (ممتحنه: ۱۰)
 وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا (كهف: ۸۲)

پاسخ

- «الْحَقُّ» دارای علامت رفع اصلی می باشد که ضمه است.
- «رَجُلَانِ» دارای علامت رفع نیابتی مخصوص به اسم های مثنی می باشد که همان «الف» است.
- «الْخَزَّافُونَ» دارای علامت رفع نیابتی مخصوص به اسم های جمع مذکر سالم می باشد که همان «واو» است.
- «المؤمنات» دارای علامت رفع اصلی می باشد که ضمه است.
- «أبو» دارای علامت رفع نیابتی مخصوص به اسماء سته می باشد که همان «واو» است.

مطالعه و پژوهش

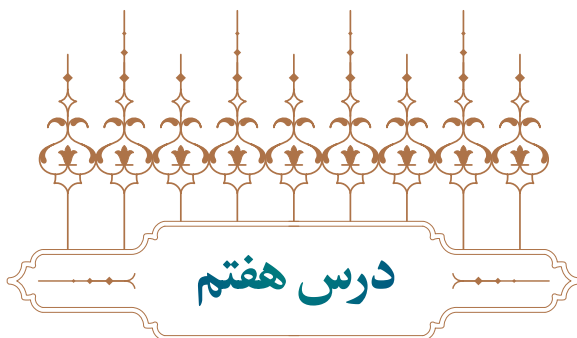
- باراهنمایی استاد سه مثال برای فاعلی که «اسم ظاهر مؤول» است، بیابید و توضیح دهید.

پاسخ

۱. یَحْسُنُ لَنَا أَنْ نَقْرَأَ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ
 ■ **أَنْ نَقْرَأَ:** اسم مؤول و فاعل برای یَحْسُنُ
 ■ این عبارت پس از تأویل به مصدر این گونه می شود: یَحْسُنُ لَنَا قِرَاءَتُنَا الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ.
۲. قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ (یوسف: ۱۳)
 ■ **أَنْ تَذْهَبُوا:** اسم مؤول و فاعل برای یَحْزُنُ
 ■ این عبارت پس از تأویل به مصدر این گونه می شود: قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي ذَهَابُكُمْ بِهِ.
۳. أَعْجَبَنِي أَنَّ زَيْدًا ضَرَبَ عَمْرًا
 ■ **أَنَّ زَيْدًا ضَرَبَ عمروا:** اسم مؤول و فاعل برای أَعْجَبَ
 ■ این عبارت پس از تأویل به مصدر این گونه می شود: أَعْجَبَنِي ضَرْبُ زَيْدٍ عَمْرًا.



پاسخ نامه
 پرسش های
 میانی و
 مطالعه و
 پژوهش



پرسش میانه ۱

آیا فعل «تَنَزَّلُ» در آیه چهارم سوره قدر (تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ) ، به صورت مذکر آمده است یا مؤنث؟ چرا؟

پاسخ

در آیه چهارم سوره قدر، فعل «تَنَزَّلُ» به صورت **مفرد مؤنث** و در صیغه چهارم مضارع باب تفعّل به کار رفته است .
• قاعده اختصاصی باب تفعّل:

هرگاه در مضارع معلوم این باب دو «تاء» در کنار یکدیگر قرار گیرند، جایز است یکی از «تاء» ها را حذف کنیم:

تَنَزَّلُ ← تَنَزَّل

• علّت مؤنث بودن فعل «تَنَزَّلُ»:

فاعل آن یعنی «المَلَائِكَةُ»، **جمع مکسر** است و با آن معامله مفرد مؤنث شده است.

پرسش میانه ۲

آیا می‌توانید موردی را ذکر کنید که نائب فاعل در آن، ضمیر مثنی یا جمع باشد ولی فعل به صورت مفرد آمده باشد؟

پاسخ

در صرف صیغه‌های فعل مجهولی که اول با حرف جرّ متعدّی شده و سپس به صورت مجهول درآمده است در هر چهارده صیغه ماضی، مضارع و امر آن باید فعل به صورت مفرد آورده شود و تغییرات تنها بر اسم مجرور به حرف جرّ عارض می‌گردد و فرقی نمی‌کند که آن اسم ضمیر باشد یا اسم ظاهر (البته تنها درشش صیغه نخست می‌توان اسم مجرور را به صورت اسم ظاهر آورد). آن اسم مجرور محلاً مرفوع و نائب فاعل فعل مجهول می‌باشد؛
مانند:

دُهِبَ به ، دُهِبَ بهما ، دُهِبَ بهم ، دُهِبَ بها ، دُهِبَ بهما ، دُهِبَ بهن
دُهِبَ بک ، دُهِبَ بکما ، دُهِبَ بکم ، دُهِبَ بک ، دُهِبَ بکما ، دُهِبَ بکن
دُهِبَ بی ، دُهِبَ بنا .



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

مطالعه و پژوهش

■ بررسی کنید در آیه ۹۰ سوره یونس «لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ» چرا فعل «آمَنَتْ» به صورت مؤنث آورده شده است؟

■ منبع مطالعه و پژوهش:

مغنی الفقیه (صرف کاربردی)، ص ۴۵ و ۴۶
حاشیه صبان، ج ۱، ص ۵۹

پاسخ

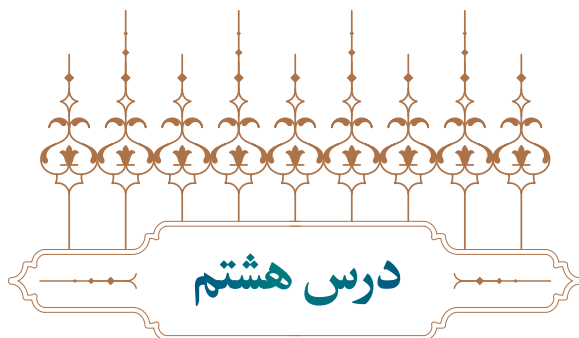
در سیوطی دو جلدی، جلد اول، صفحه ۳۰۳ یکی از مُحَشِّین به نام «حکیم» گفته است:

اصل کلمه «بَنُو» (یعنی مفرد آن)، «بَنُو» بوده است که در هنگام جمع، واو آن حذف و سپس علامت جمع («واو و نون» در حالت رفعی و «یاء و نون» در حالت نصبی و جرّی) به آن ملحق شده است:

بَنُو + وَنَ ، یَنَ ← بَنُونَ ، بَنِینَ

پس مفرد این جمع در هنگام جمع بسته شدن، از تغییر، سالم نمانده است و لذا با این جمع، معامله جمع مکسر شده است (اگر چه به لحاظ ظاهری معرب به اعراب جمع مذکر سالم است) و فعلی که به آن اِسناد داده شده است (آمَنَتْ) به صورت مفرد مؤنث آورده شده است.





پرسش میانه

با توجه به تعریف مبتدا و جمله اسمیه، آیا جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (حمد: ۵) که در ابتدای آن یک اسم قرار گرفته است یک جمله فعلیه است یا اسمیه؟

پاسخ

در تعریف جمله اسمیه گفتیم:

جمله‌ای است که با اسم شروع شده و از مبتدا و خبر تشکیل می‌شود، پس منظور از اسم که جمله اسمیه با آن آغاز می‌شود، همان مبتدا می‌باشد.

همچنین در تعریف مبتدا گفته شد:

اسم مرفوعی است که حکمی به آن اسناد داده شده است.

با این توضیح، جمله، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» نمی‌تواند جمله اسمیه باشد، زیرا:

اولاً اسمی که در ابتدای آن آمده است یک ضمیر منفصل منصوبی است، نه مرفوعی و **ثانیاً** هیچ حکمی (خبری) به این اسم، اسناد داده نشده است و **ثالثاً**، این اسم، **مفعول به** است که فعل بر آن واقع شده است و رتبه آن **مؤخر** از فعل و فاعل است و کلام بدون آن هم از نظر ارکان اصلی تشکیل دهنده آن (فعل و فاعل) کامل است.

پس جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یک جمله فعلیه می‌باشد.



مطالعه و پژوهش

■ جمله‌ای که خبر واقع می‌شود در بسیاری از مواقع محتاج ضمیری است که رابط بین آن جمله و مبتدا قرار گیرد. درباره شکل‌های مختلف آن ضمیر تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:
مبادئ العربية، ج ۳، ص ۲۸۷

پاسخ

ضمیر رابط جمله خبر به مبتدا:

• گاهی بارز است؛ مانند:

زیدٌ أبوه قائمٌ
↓
ضمیر رابط

• گاهی مستتر است؛ مانند:

زیدٌ قائمٌ
↓
ضمیر «هو» مستتر
در «قائمٌ» ضمیر رابط
است.

• گاهی محذوف است؛ مانند:

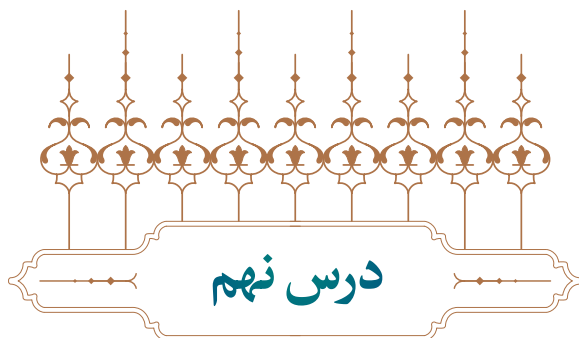
اللؤلؤ مثقالٌ بدینارٍ

که در اصل باید این طور باشد:

اللؤلؤ مثقالٌ مِنْهُ بدینارٍ
↓
ضمیر رابط

۲۵

پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه ۱

آیا عبارت «زیدٌ فی داره» جزء مواردی است که باید در آن، خبر بر مبتدا مقدّم شود؟

پاسخ

خیر؛ زیرا در عبارت «زیدٌ فی داره» شرایط «مقدم شدن» خبر جار و مجرور بر مبتدا وجود ندارد؛ یعنی:

۱. مبتدا محصورٌ فیهِ واقع نشده است؛
۲. در مبتدا ضمیری وجود ندارد که به جزء خبر بازگردد؛
۳. خبر از اسماء صدارت طلب نیست؛
۴. مبتدا نکره نیست که لازم باشد خبر جار و مجرور بر آن مقدّم شود.

پرسش میانه ۲

آیا می‌توانید موردی را ذکر کنید که در آن، هم مبتدا و هم خبر با قرینه حذف شده باشند؟

پاسخ

بله، در جایی که کسی از ما می‌پرسد «هَلْ زیدٌ قائمٌ؟» و ما در پاسخ او می‌گوییم: «نَعَمْ» و به همین بسنده می‌کنیم در واقع به قرینه سؤال، هم مبتدا و هم خبر را حذف کرده‌ایم؛ یعنی در اصل این طور باید گفت: «نَعَمْ زیدٌ قائمٌ».

یا مثلاً در جواب کسی که می‌پرسد: «أَیْنَ زیدٌ جالسٌ؟» می‌گوییم: «فِی الْمَسْجِدِ»؛ یعنی در اصل این طور باید گفت:

«نَعَمْ زیدٌ جالسٌ فِی الْمَسْجِدِ».



مطالعه و پژوهش ۱

■ ضمیر فصل علاوه بر «تأکید» دو فایده دیگر نیز دارد درباره آنها تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

بدء التحو، صفائی بوشهری، ص ۵۲ و ص ۵۳

پاسخ

ضمیر فصل علاوه بر «تأکید کلام»، دو فایده دیگر نیز دارد:

یک. بیان کننده «اختصاص خبر به مبتدا» (یعنی معنای حصر) نیز می باشد، یعنی وقتی می گوییم:

زیدُ هو القائمُ

معنای آن این است که «قائم بودن اختصاص به زید» دارد یعنی «فقط زید قائم» است.

دو. «توهم تابع بودن اسم بعد از مبتدا را برطرف می کند»، زیرا وقتی می گوییم «زیدُ القائمُ» ممکن است کسی توهم کند که «القائم» مثلاً صفت برای «زید» است نه خبر آن، ولی با آوردن ضمیر فصل این توهم به طور کامل برطرف می شود و خبر بودن اسم دوم برای اسم اول حتمی می شود.

مطالعه و پژوهش ۲

■ دانستیم که اصل آن است که مبتدا معرفه باشد. در کتاب های نحوی از دلایلی که می توان مبتدا را به صورت نکره آورد، با عنوان «مسوّغات ابتدا به نکره» (مسوّغ یعنی مجوّز) یاد می کنند غیر از آنچه در کتاب آمده، پنج مورد دیگر را ذکر کنید که در آنها جایز است مبتدا به صورت نکره بیاید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

مبادئ العربية، ج ۳، ص ۲۷۸ و ۲۷۹

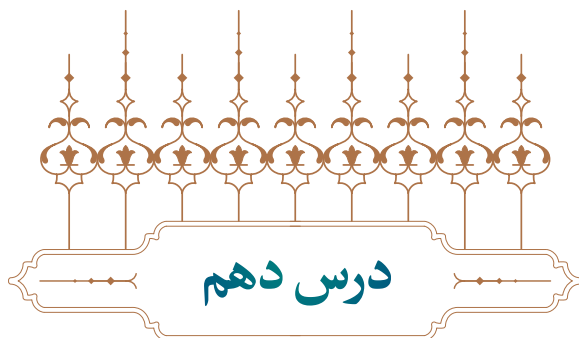
الهدایة فی التحو، شیرافکن، ص ۴۹

مکثرات مدرّس، ج ۱، ص ۱۷۰ تا ص ۱۷۵

پاسخ

از جمله موارد «جواز ابتدا به نکره» عبارت است از:

- | | |
|---|--|
| یک. مبتدا اسم مصغر باشد، | مانند: رَجُلٌ عِنْدَنَا |
| دو. مبتدا دارای معنای عامّ باشد، | مانند: كُلُّ الْإِنْسَانِ رَاجِعُونَ (انبیاء/ ۹۷) |
| سه. مبتدا به مابعد خود اضافه شده باشد، | مانند: عَمَلٌ بَرٌّ يَزِينُ صَاحِبَهُ |
| چهار. از مبتدا و خبر آن قصد دعا شده باشد، | مانند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ |
| پنج. مبتدا از اسماء شرط باشد و فعل شرط، لازم باشد، | مانند: مَنْ يَقُمْ أَقْمَ مَعَهُ |



پرسش میانه

در سه مثال ذکر شده برای تقدیم خبر افعال ناقصه بر اسم آنها، آیا این تقدیم جایز است یا واجب؟ چرا؟

پاسخ

در هر سه مثال ذکر شده تقدیم خبر بر اسم، واجب است:

- در مثال «كَانَ فِي الدَّارِ رَجُلٌ» به علّت اینکه مبتدا نکره است و خبر جار و مجرور است.
 - در مثال «كَانَ فِي الدَّارِ صَاحِبُهَا» به دلیل اینکه از اسم «كان» ضمیری به جزء خبر (الدار) باز می‌گردد.
 - در مثال «إِنَّمَا كَانَ فِي الدَّارِ زَيْدٌ» به علّت اینکه اسم «كان» محصور فیه واقع شده است.
- در هر سه مورد ذکر شده در بحث مبتدا و خبر گفته شد که تقدیم خبر بر مبتدا واجب است و چون اسم و خبر «كان» نیز در اصل، مبتدا و خبر بوده‌اند در این حکم مانند مبتدا و خبر با آنها معامله می‌شود.

مطالعه و پژوهش

■ لام جُحُود چه لامی است و مورد کاربرد آن کجاست؟ با مراجعه به منابع ذیل، در این باره بررسی و تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

بداء النحو، ص ۲۲۴

ترجمه و شرح مغنی الأديب، صفایی بوشهری، ج ۳، ص ۲۰ تا ص ۲۳.

پاسخ

گاهی برای تاکید نفی واقع در کلام، **لامی** را بر سر فعل مضارعی که خبر برای «ماکان» یا «لَمْ یَكُنْ» قرار گرفته است داخل می‌کنند مشروط به اینکه فاعل آن فعل با اسم «ماکان» یا «لَمْ یَكُنْ» متحد باشد، به این لام، **لام جُحُود** می‌گویند و چون این لام، «ملازم با نفی» است به این نام، نامیده شده است. در المنجد آمده است: جَحَدَ جَحْدًا وَ جُحُودًا، ه: به آن کافر شد، آن را تکذیب کرد.

مثال برای لام جُحُود: لَمْ یَكُنِ اللَّهُ لَیْغَفِرْ لَهُمْ (نساء/ ۱۳۷)

«الله» اسم «لَمْ یَكُنْ» است که با فاعل فعل «لَیْغَفِرْ» که ضمیر «هُوَ» مستتر است، متحد و یکسان می‌باشد.

- نکته: فعل مضارع بعد از لام جُحُود منصوب به «أَنْ» مقدر می‌باشد.



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه ۱

در آیه اول سوره بینه (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) چرا نون از مضارع «كَانَ» که مجزوم به «لَمْ» می باشد، حذف نشده است؟

پاسخ

در آیه «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» حرف بعد از نونِ «لَمْ يَكُنِ» ساکن است (لام اول الَّذِينَ)؛ به همین دلیل نون «لَمْ يَكُنِ» حذف نشده است؛ زیرا شرط حذف نون این کلمه آن است که حرف بعدش متحرک باشد.

• نکته

شایان ذکر است حتی در صورت فراهم بودن همه شرایط برای حذف نون، می توان آن را حذف نکرد؛ زیرا این حذف جایز است نه واجب!

پرسش میانه ۲

ترکیب جمله «كَانُوا قَدْ عَاهَدُوا اللَّهَ...» (احزاب/ ۱۵) چیست؟

پاسخ

كانوا: «كَانَ» از افعال ناقصه. ضمیر «واو» اسم آن و محلاً مرفوع

«واو» در «عَاهَدُوا»: فاعل و محلاً مرفوع

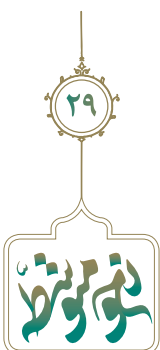
قَدْ: حرف تحقیق

«الله» مفعول به «عَاهَدُوا»

جمله «عَاهَدُوا» مرکب از فعل و فاعل، محلاً منصوب و خبر برای «كَانَ» است.

مجموع این ترکیب، مفید معنای **ماضی بعید** است:

كانوا قَدْ عَاهَدُوا اللَّهَ...: آنها با خدا پیمان بسته بودند....



مطالعه و پژوهش

■ با مراجعه به منابع ذیل، در مورد جواز و یا عدم جواز تقدیم خبر افعال ناقصه بر خود این افعال در صورتی که ابتدای آنها حرف «ما» آمده باشد، تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

جامع المقدمات با حاشیه مدرس، الهدایة فی التَّحْوِ، ج ۱، ص ۷۸

بداة التَّحْوِ، ص ۱۳۱

جامع المقدمات با حاشیه مدرس، صمدیه، ج ۲، ص ۴۳۵

پاسخ

اگر قبل از افعال ناقصه «ما» نافیه یا «ما» مصدریّه آمده باشد، نمی توان خبر افعال ناقصه را قبل از فعل ذکر کرد، یعنی صحیح نیست بگوییم:

جالِساَ ما كانَ زیدٌ

زیرا «ما» نافیه و مصدریّه هر دو صدرات طلب هستند و چیزی از اجزاء جمله ای که این حرف در صدر آن جمله قرار گرفته اند، نمی تواند بر این دو حرف مقدم شود.

توجه

در کتاب شرح ابن عقیل با حاشیه «مَحی الدّین عبدالحمید درویش» جلد اوّل، صفحه ۲۷۶ و ۲۷۷ شارح، از کلام ابن مالک این طور استفاده نموده است که اگر قبل از فعل ناقصه نفی به غیر لفظ «ما» بود تقدیم خبر بر فعل در آن صورت جایز می باشد، یعنی می توان گفت: «جالِساَ لایکونُ زیدٌ» همچنین قرار گرفتن خبر این افعال را بین «ما» ی نافیه و فعل ناقصه محلّ خلاف بین نحوی ها می داند. یعنی مثلاً بگوییم: ما جالِساَ كانَ زیدٌ



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه ۱

ترجمه دقیق عبارت «مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ» در آیه ۷۱ سوره بقره چیست؟

پاسخ

این عبارت بدون حرف «مَا» این طور ترجمه می شود: «نزدیک بود انجام دهند»، بنابراین ترجمه آن با حرف «مَا» نافییه این گونه می باشد: «نزدیک نبود که انجام دهند»، یعنی:

قوم حضرت موسی (علیه السلام) تمایلی به قربانی کردن گاو و انجام دستور پروردگار نداشتند تا جایی که پروردگار در مورد آنها می فرماید: این اطاعت و فرمانبرداری از طرف آنها نزدیک نبود که حاصل شود بلکه وقوع آن از طرف آنها بعید بود (گرچه در نهایت با وجود بی میلی آن را انجام دادند).

پرسش میانه ۲

در آیه «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» کلمه «غافل» لفظاً مجرور است؛ آیا این کلمه، اعراب محلی نیز دارد؟

پاسخ

بله، کلمه «غافل» در این آیه لفظاً مجرور ولی محلاً منصوب است به عنوان خبر برای «مَا» شبیه به «لَيْسَ».

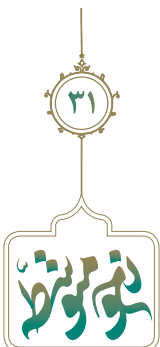
پرسش میانه ۳

دو سبب نامگذاری حروف شبیه به «لَيْسَ» به این نام، چیست؟

پاسخ

حروف شبیه به لَیْس هم از نظر معنا و هم از نوع عمل کردن شبیه به «لَیْس» می باشند:

- از نظر معنا: تمام این حروف مانند «لَیْس» مفید معنای نفی می باشند.
- از نظر نوع عمل کردن: این حروف مانند «لَیْس» اسم خود را مرفوع و خبر خود را منصوب می کنند.



مطالعه و پژوهش

■ درباره علت این که در افعال شروع، خبر باید حتماً بدون «أَنْ» باشد، تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

مکذّرات مدرّس، ج ۱، ص ۲۲۴

جامع الدروس العربیة، ص ۳۷۲

مبادئ العربیة، ترجمه و شرح

سید علی حسینی، ج ۳، ص ۱۲۹، پاورقی

پاسخ

استدلال بر اینکه جایز نیست خبر افعال شروع با «أَنْ» همراه باشد، از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده است:

۱. افعال شروع دلالت دارند که خبر آنها شروع به واقع شدن کرده است، یعنی بر زمان حال

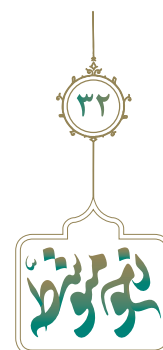
دلالت دارند، در حالی که «أَنْ» ناصب، فعل مضارع را به زمان آینده می برد.

۲. جمع میان حال و آینده در یک فعل امکان ندارد.

● در نتیجه: — جایز نیست خبر افعال شروع با «أَنْ» همراه باشد.

به بیان دیگر:

داخل شدن «أَنْ» - که دلالت بر استقبال می کند - بر افعال شروع که دلالت بر حال می کنند، جایز نیست.



پاسخنامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه ۱

در آیه «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء/۳) «لَعَلَّ» به معنای ترجی آمده یا اشفاق؟

پاسخ

در این آیه «لَعَلَّ» به معنای «اشفاق» است؛ زیرا ممکن بود پیامبر ﷺ از شدت ناراحتی، جان خود را از دست بدهد که این امر، ناپسند و ناخوشایند است؛ زیرا تداوم حیات پیامبر ﷺ برای ادامه وظیفه رسالت و هدایت، خواست و اراده پروردگار است.

پرسش میانه ۲

کلمه «إِنَّمَا» حصر را می‌رساند، به نظر شما ترجمه عبارت «إِنَّمَا حَافِظٌ شَاعِرٌ» کدام یک از دو گزینه است؟ «حافظ، فقط شاعر است». □ «فقط حافظ، شاعر است». □؟

پاسخ

ترجمه «إِنَّمَا حَافِظٌ شَاعِرٌ» می‌شود «حافظ، فقط شاعر است» چون در حصر با «إِلَّا» و «إِنَّمَا» همیشه کلمه‌ای که آخر جمله می‌آید، مقصورٌ علیه است و حصر در این جمله از نوع **حصر اضافی** می‌باشد و در مقابل کسی گفته می‌شود که توهم دارد که حافظ علاوه بر «شاعر»، «کاتب» نیز هست در اینجا با گفتن این جمله در صدد بیان این مطلب هستیم که:

حافظ، فقط شاعر است نه کاتبی که مخاطب توهم کرده است.



مطالعه و پژوهش

■ تحقیق کنید چرا در مثال «إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا» که ضمیر متصل به اسم، به جزئی از خبر باز می‌گردد، تقدیم اسم بر خبر جایز نیست؟

■ منبع مطالعه و پژوهش:

جامع الدروس العربیة، ص ۳۵۹

مکرات مدرّس، ج ۱، ص ۱۸۳

پاسخ

در مثال «إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا» اگر اسم را بر خبر مقدّم کنیم و بگوییم: «إِنَّ صَاحِبَهَا فِي الدَّارِ» لازم می‌آید که مرجع ضمیر «ها» بعد از ضمیر ذکر شود و این در حالی است که معمولاً مرجع ضمیر قبل از آن آورده می‌شود. ناگفته نماند که گاهی ضمیر به مابعد خود بازمی‌گردد که با موارد آن بعداً آشنا می‌شویم.

توجه:

در کتاب جامع الدروس العربیة آمده که این نوع تأخر، ضعیف، قبیح و مُنکَر است. البته در برخی مواضع، این تأخر جایز دانسته شده است که در مغنی، باب رابع، تحت عنوان «المواضع التي يعود الضمير فيها على متأخر لفظاً ورتبة» به آنها پرداخته شده است.

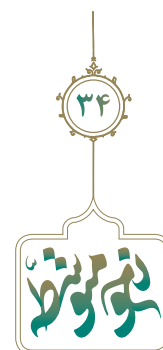
توضیح تأخر لفظی و رتبی مذکور در مثال

[صرفاً به منظور مزید اطلاع استادان محترم، توضیح تأخر لفظی و رتبی در مثال مذکور، به شرح ذیل آورده می‌شود]:

اگر بگوییم «إِنَّ صَاحِبَهَا فِي الدَّارِ» آن وقت مرجع ضمیر «ها» که کلمه «الدَّار» است:

اولاً: از نظر لفظی مؤخر از ضمیر «ها» است؛

ثانیاً: از نظر رتبه نیز مؤخر از ضمیر «ها» می‌باشد؛ زیرا ضمیر «ها» مضاف‌الیه برای اسم إِنَّ می‌باشد و «الدَّار» جزء خبر إِنَّ است و رتبه هر آنچه که جز خبر إِنَّ است همیشه مؤخر از رتبه اسم إِنَّ و مضاف‌الیه آن می‌باشد؛ چرا که اسم إِنَّ قبلاً مبتدا بوده و خبر إِنَّ قبلاً خبر مبتدا بوده و خبر همیشه به لحاظ رتبه از مبتدای خود مؤخر است.



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

درس چهاردهم

پرسش میانه

در عبارت «لَا أَحَدٌ يَبْقَى» فعل «يَبْقَى» با فاعل مستتر آن مجموعاً چه اعرابی دارد و فعل «يَبْقَى» به تنهایی چه اعرابی دارد؟

پاسخ

در عبارت «لَا أَحَدٌ يَبْقَى»، فعل «يَبْقَى» فعل مضارعی است که عاری از عوامل نصب و جزم است و لذا مرفوع است و چون ناقص اللفی است اعرایش در حالت رفعی و نصبی **تقدیری** است:

پس **تقدیراً مرفوع** است.

اما کل جمله مرکب از فعل «يَبْقَى» و ضمیر فاعلی مستتر در آن، خبر برای «لَا» نفی جنس بوده و دارای اعراب **رفع** است و از جهت اینکه تمامی جمله ها اعراب شان محلّی است باید گفت: این جمله **محلاً مرفوع** است.

مطالعه و پژوهش ۱

درباره وجوه متعدّدی که در جمله «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ» و امثال آن بیان شده تحقیق کنید.

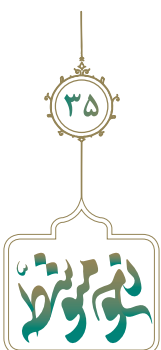
■ منبع مطالعه و پژوهش:

جامع المقدمات با حاشیه مدرس، صمدیه، ج ۲، ص ۴۴۱ و ص ۴۴۲

پاسخ

در عبارت «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ» و مانند آن یعنی هر جا که «لَا» به وسیله عطف شدن تکرار شده باشد و بعد از هر دو «لَا»، یک اسم نکره بدون فاصله با «لَا» ذکر شده باشد (مانند: لَا رَجُلَ وَلَا امْرَأَةَ فِي الدَّارِ) پنج وجه جایز است:

۱. هر دو اسم **نکره** را به صورت **مبنی بر فتح** بخوانیم.
۲. هر دو را به صورت **معرب** و با اعراب **رفع** بخوانیم.
۳. اسم اول را به صورت **مبنی بر فتح** و دومی را **معرب** به اعراب **نصب** بخوانیم.
۴. اسم اول را **مبنی بر فتح** و دومی را **معرب** به اعراب **رفع** بخوانیم.
۵. اسم اول را **معرب** به اعراب **رفع** و اسم دوم را **مبنی بر فتح** بخوانیم.



لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

وجوه مختلفی را برای این حالت پنج‌گانه بیان کرده‌اند که از ده وجه فراتر می‌رود، بعضی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم (لازم به ذکر است که نحویان در برخی از این وجوه اختلاف نظر دارند):

۱. وجه مورد اول این است که هر دو «لا» برای نفی جنس باشند و عمل کرده باشند.
 ۲. وجه مورد دوم این است که هر دو «لا» شبیه به «لیس» باشند و عمل کرده باشند.
 ۳. وجه مورد سوم این است که «لا» اول برای نفی جنس و «لا» دوم، زائد برای تاکید و مابعد آن نیز عطف بر اسم اولی شده باشد و در لفظ از اولی تبعیت کرده باشد.
 ۴. وجه مورد چهارم این است که «لا» اول برای نفی جنس و «لا» دوم، شبیه به «لیس» باشند.
 ۵. وجه مورد پنجم این است که اولی شبیه «لیس» و «لا» دوم، برای نفی جنس باشد.
- برای توضیحات بیشتر و پی بردن به وجوه دیگر یا موارد اختلاف می‌توانید به شرح رضی بر کافیه، ج ۲، ص ۱۶۷، تا ص ۱۷۰ مراجعه نمایید.

مطالعه و پژوهش

درباره تفاوت معنایی بین «لا»ی نفی جنس و «لا»ی شبیه به لیس تحقیق کنید.

منبع مطالعه و پژوهش:

مبادی العربیة، ج ۳، ص ۳۲۷
بداة التحو، ص ۱۵۲، پاورقی

پاسخ

«لا»ی نفی جنس به صورت صریح بر نفی جنس افراد مدخولش دلالت دارد و هیچ احتمال دیگری جز این درباره معنای آن داده نمی‌شود؛

اما «لا»ی شبیه لیس درباره معنای آن دو احتمال داده می‌شود:

یک. مثل «لا»ی نفی جنس بر سلب و نفی همه افراد مدخول خود دلالت می‌کند؛

دو. تنها بر نفی یک فرد از افراد مدخول خود دلالت می‌کند.

برای تعیین یکی از این دو احتمال، به قرینه نیاز است و لذا در صورتی که «دو مرد در خانه باشند»، می‌توان گفت:

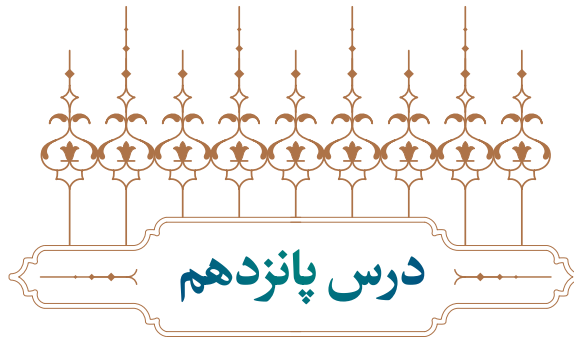
«لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ»

و از آن اراده کرد که «یک مرد در خانه نیست»،

اما نمی‌توان گفت که «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» زیرا معنای این عبارت این است که «هیچ مردی در خانه نیست».



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه ۱

آیا در عبارت «أَكَلَ مُوسَى الْكُمُثْرَى» که اعراب در فاعل و مفعول هر دو تقدیری است، تقدیم فاعل بر مفعول واجب است؟ چرا؟

پاسخ

در عبارت «أَكَلَ مُوسَى الْكُمُثْرَى»، اگر چه اعراب در فاعل و مفعول، هر دو **تقدیری** است ولی در صورت تقدّم مفعول بر فاعل، باز هم مخاطب می‌تواند فاعل را از مفعول تشخیص دهد و لذا واجب نیست که در این مثال، فاعل حتماً قبل از مفعول بیاید؛ زیرا «الْكُمُثْرَى» به معنای «**گلابی**» است و پُر واضح است که فاعل خوردن در اینجا حتماً «**موسی**» است نه «گلابی»، پس **قرینه معنوی** در اینجا فاعل را از مفعول مشخص می‌کند و به قرینه لفظی نیاز نیست.

پرسش میانه ۲

با استفاده از کلمات «إِنَّمَا، ضَرَبَ، زید و سعید» دو جمله بسازید که معانی ذیل را برساند:

الف) زید، فقط سعید را زد (نه شخص دیگری را).

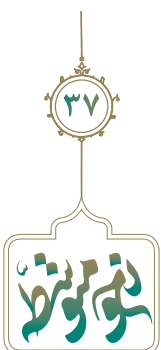
ب) فقط زید، سعید را زد (نه شخص دیگری).

پاسخ

در حصر به وسیله «إِنَّمَا» مقصود علیه همیشه باید **آخر جمله** قرار گیرد و لذا پاسخ این پرسش به این صورت می‌باشد:

۱. **إِنَّمَا ضَرَبَ زَيْدٌ سَعِيداً** (زید، فقط سعید را زد نه شخص دیگری را)

۲. **إِنَّمَا ضَرَبَ سَعِيداً زَيْدٌ** (فقط زید، سعید را زد نه شخص دیگری)



مطالعه و پژوهش

بررسی کنید آیا مفعول به می تواند لفظاً دارای اعرابی غیر از اعراب نصب نیز باشد؟

■ منبع مطالعه و پژوهش:

مبادئ العربية ج ۴، ص ۱۴۳

أوضح المسالك، ج ۳، ص ۲۰ تا ص ۲۳

پاسخ

- گاهی مفعول به، به وسیله «مِنْ» زائده، لفظاً مجرور می شود که در این صورت مفعول به، لفظاً مجرور است ولی محلاً منصوب می باشد، مانند:
«مَا رَأَيْتُ مِنْ أَحَدٍ» و «هَلْ أَكْرَمْتَ مِنْ عَالِمٍ»
- گاهی بر سر مفعول، حرف «لام» زائدی داخل می شود که به آن «لام تقویت» گفته می شود و به خاطر ضعف عامل و برای تقویت آن، این لام آورده می شود.
- این ضعف به خاطر تقدّم مفعول بر عامل یا به خاطر اسم بودن عامل یا هردو باهم است، مانند:
«أَنَا لَزِيدٍ ضَرَبْتُ» و «أَنَا ضَارِبٌ لَزِيدٍ» و «أَنَا لَزِيدٍ ضَارِبٌ»
در این حالت نیز مفعول به، لفظاً مجرور ولی محلاً منصوب می باشد.

• نکته مهم:

اصل در عمل کردن این است که:

- عامل، فعل باشد؛
- معمول مؤخر از عامل باشد؛

عدم رعایت هر کدام از این دو اصل باعث «ضعف عامل در عمل کردن» می شود.



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

درس شانزدهم

پرسش میانه

در آیه نوزدهم از سوره حجر (و الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا) دلیل نصب «أَرْض» چیست؟
آیا منصوب بودن آن واجب است؟

پاسخ

کلمه «الْأَرْضُ» در آیه نوزدهم از سوره حجر از باب اشتغال و به عنوان مفعول به برای فعل محذوفی که فعل مذکور در کلام آن را تفسیر می کند منصوب شده است.
منصوب بودن «الْأَرْضُ» در اینجا واجب نیست؛ زیرا جزء موارد «وجوب نصب اسم مشغول عنه» نمی باشد.

مطالعه و پژوهش ۱

افعال قلوب گاهی به دلایلی از عمل باز می مانند و دو اصطلاح «الغاء» و «تعليق» در این گونه موارد به کار می رود. با مراجعه به منابع ذیل نسبت به تعریف هر دو اصطلاح و تفاوت بین آنها تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

بداء النحو، ص ۱۴۰

جامع المقدمات با حاشیه مدرس، صمدیه،

ج ۲، ص ۵۳۳ و ص ۵۳۴

پاسخ

- اگر یکی از افعال قلوب بین دو مفعول خود قرار گیرد یا بعد از هر دو مفعول خود بیاید جایز است که در لفظ و محل از عمل کردن در دو مفعولش بازماند که در اصطلاح به آن «الغاء» گفته می شود، مانند:

زیداً قائماً $\xleftarrow{\text{پس از الغاء}}$ زیدٌ طَلَنْتُ قائماً

زیداً قائماً طَلَنْتُ $\xleftarrow{\text{پس از الغاء}}$ زیدٌ قائماً طَلَنْتُ

- اگر بعد از فعل قلبی، یکی از الفاظ صدارت طلب بیاید؛ مانند:
«لَا، إِنْ و ما» نافیه، لام ابتداء، لام قسم، اسم یا حرف استفهام،
در این صورت باید فعل قلبی از عمل لفظی در مابعد خود باز بماند و فقط در محل مابعدش عمل کند و آن را محلاً منصوب کند که در اصطلاح به این کار «تعلیق» فعل قلبی می‌گویند، مانند:
عَلِمْتُ مَا زَيْدٌ بَقَائِهِمْ ، عَلِمْتُ مَتَى جَاءَ زَيْدٌ
دو جمله «ما زید بقائهم» و «متی جاء زید» محلاً منصوب و مفعول به برای «عَلِمْتُ» می‌باشند.

مطالعه و پژوهش ۲

در باره جواز حذف مفعول به در فعل‌های قلبی تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

بداة التحو، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱

جامع المقدمات با حاشیه مدرس، صمدیه،

ج ۲، ص ۵۳۳ (متن و پاورقی)

پاسخ

در کتاب بداة التحو (ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱) آمده است که «حذف یکی از دو مفعول افعال قلبی با وجود قرینه جایز است و بدون قرینه جایز نیست».

مثال برای حذف یک مفعول:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ. (آل عمران، ۱۸۰)

که در اصل این طور بوده:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ الْبَخْلُ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ

اما نسبت به حذف دو مفعول بنابر آنچه در پاورقی کتاب صمدیه (ج ۲، ص ۵۳۳) به نقل از جامی آمده است: این کار با وجود قرینه جایز است.

گرچه در بداة النحو حذف هردو را به شرط فائده و بدون وجود قرینه نیز به نقل از برخی نحوی‌ها جایز دانسته است ولی جالب این است که هردو کتاب برای مدّعی خود (حذف با قرینه دو مفعول و حذف بدون قرینه دو مفعول) مثال «مَنْ يَسْمَعُ يَخْلُ» را ذکر نموده‌اند. تقدیر این جمله از نظر جامی و صاحب بداة النحو به صورت ذیل است:

• جامی : مَنْ يَسْمَعُ يَخْلُ مَسْمُوعُهُ صَادِقًا

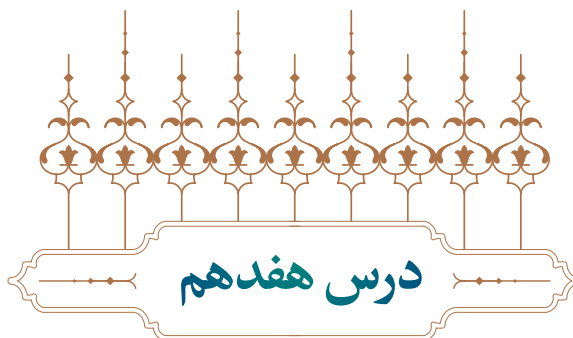
• بداة التحو : مَنْ يَسْمَعُ يَخْضُلُ لَهُ خِيَالٌ

در کتاب بداة النحو در پاورقی این طور آمده است:

ولا عناية في هذه الصورة إلى مفعول معین بل العناية بخصوص الفعل.



پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش



پرسش میانه ۱

اگر بگوییم جَلَسْتُ جِلْسَةً (به کسر جیم)، آیا کلمه «جِلْسَةً» در آن مفعول مطلق عددی است یا نوعی یا تأکیدی؟ چرا؟

پاسخ

«جِلْسَةً» به کسر «جیم» مصدر دال بر هیئت و نوع فعل می باشد همانطور که در بحث مصدر در قسمت اسم کتاب صرف متوسطة آمده است؛ بنابراین در عبارت «جَلَسْتُ جِلْسَةً» باید «جِلْسَةً» را **مفعول مطلق نوعی** بدانیم و معنای این عبارت این گونه می باشد: «نشستم به **یک هیئت و نوع خاصی**» که البته آن نوع خاص در اینجا به دلیل **نکره بودن** «جِلْسَةً» و **نبودن مضاف الیه** یا **صفت** معلوم نیست.

پرسش میانه ۲

به نظر شما وجه تسمیه مفعول مطلق چیست؟

پاسخ

«طَلَق» در لغت به معنای **دور شدن** و «إِطْلَاق» به معنای **دور کردن** آمده است و «مُطْلَق» اسم مفعول از باب «إِفعال» و به معنای «**دور شده**» می باشد.

مفعول مطلق را از این رو به این نام می خوانند که از قیدهایی که سایر مفعول ها به آنها مقید شده اند دور و جدا می باشد، زیرا مفعولُ به، مفعولُ فیه، مفعولُ له و مفعولُ معَه هر کدام به وسیله قیدی (یعنی به وسیله «به»، «فیه»، «له» و «معَه») مقید شده اند در حالی که مفعول مطلق هیچ کدام از این قیدها را با خود همراه ندارد.



پرسش میانه ۳

واژه «البتة» در زبان فارسی و عربی برای تأکید استعمال می‌شود و به معنای حتماً و قطعاً می‌باشد دلیل نصب این واژه را مطلق بودن گفته‌اند به نظر شما عامل محذوف آن چیست؟

پاسخ

عامل محذوف در اینجا فعل «بَتَّتْ» یا «أَبَتْ» می‌باشد و معنای «بَتَّ» قطع کردن است و تاء موجود در «البتة» نیز مفید معنای وحدت است و همچنین «ال» موجود در آن نیز می‌تواند برای عَهْد باشد، گویا متکلم وقتی می‌گوید «أَضْرِبْ زَيْدًا الْبَتَّةَ» می‌خواهد بگوید:

در مورد مسئله زدن زید آن قطعه (یعنی آن بخش و قسمت) معلوم و مشخص بین من و تو را که در آن هیچ گونه تردیدی ندارم (یعنی همان سخن «أَضْرِبْ زَيْدًا») را جدا کردم و برای این سخن من دوم وجود ندارد یعنی هیچ سخنی که منافات با آن داشته باشد بر نمی‌گزینم و حرف همان است که اول گفتیم.

در النحو الوافی، ج ۲، ص ۱۸۰ در پاورقی در تقدیر جمله «لَا أَفْعَلُ الْأَمْرَ الْبَتَّةَ» گفته است:

«أَي: أَقْطَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ الْقِطْعَةَ الْوَاحِدَةَ، لِاثْنَانِ لَهَا، فَلَا تُرَدُّ ثُمَّ أَجْزَمُ بَعْدَ التَّرَدُّدِ وَقَدْ تَكُونُ «أَل» هُنَا لِلْعَهْدِ، أَي: الْقِطْعَةُ الْمَعْهُودَةُ بَيْنَنَا وَهِيَ الَّتِي لَا تُرَدُّ مَعَهَا. فَالْبَتَّةُ تَفِيدُ اسْتِمْرَارَ النَّفْيِ الَّذِي قَبْلَهَا وَلَوْلَمْ تَوْجَدْ لَكَانَ انْقِطَاعُهُ مُحْتَمَلًا».

مطالعه و پژوهش

درباره واژه‌های «لَيْتِكَ» و «سَعْدَيْكَ»، معنای آنها و عامل اعرابی در آنها با توجه به منابع ذیل تحقیق کنید.

منبع مطالعه و پژوهش:

النحو الوافی، ج ۲، ص ۱۸۴ و ص ۱۸۵
شرح رضی بر کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۰

پاسخ

در المنجد آمده است:

أَلَبَّ بِالْمَكَانِ: در آنجا اقامت کرد

لَبَّ لُبًّا بِالْمَكَانِ: در آنجا اقامت کرد

أَسْعَدَهُ عَلَى الْأَمْرِ: در آن کار به او کمک کرد.

در شرح رضی به همان آدرس مذکور در کتاب آمده است که اصل «لَيْتِكَ» و «سَعْدَيْكَ» این گونه بوده است:

أَلْبُ لَكَ الْبَابَيْنِ (در همین مکان برای خدمت به تو و امتثال دستور تو اقامت می‌کنم دو بار اقامت کردن)

أَسْعِدُكَ إِشْعَادَيْنِ (تو را یاری می‌کنم دو بار یاری کردن)

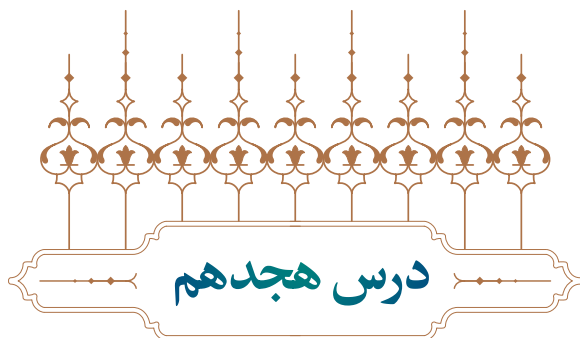


پاسخ‌نامه
پرسش‌های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

مقصود از تثنیه در اینجا **تکریر و تکثیر** است یعنی «دوبار»، موضوعیت ندارد بلکه مقصود این است: «**بارها** و به **دفعات مختلف** در همین جا برای خدمت به تو اقامت می‌کنم» یا «**بارها** تورا یاری می‌کنم». سپس برای نشان دادن اینکه من می‌خواهم به سرعت از این کلام خود فارغ شوم و به امتثال امر به تو یا کمک کردن به تو بپردازم حروف زائد از دو مصدر «**إِلْبَائِينَ**» و «**إِسْعَادِينَ**» حذف شد و حرف جرّ نیز در **لَکَ** حذف شد، (البته در «**أُسْعِدُ**» چون متعدّی به نفسه می‌باشد حرف جرّی وجود نداشت تا حذف شود) سپس این دو مصدر را به «ضمیر مخاطب» اضافه و نون تثنیه را نیز به دلیل اضافه، از آخر آنها حذف کردند تا به صورت «**لَيَّيْکَ**» و «**سَعْدَیْکَ**» درآمدند.

البته در شرح رضی جایز دانسته شده که اصل «**لَيَّيْکَ**» **أَلْبُ لَبَّيْنِ لَکَ** بوده باشد (به صورت ثلاثی مجرّد) زیرا این ماده در ثلاثی مجرّد و مزید هردو به همین معنا می‌آید همانطور که بیان شد و در این صورت دیگر حرف زائدی در مصدر نخواهد بود که ادّعای حذف آن صورت پذیرفته باشد.





پرسش میانه ۱

در آیه شریفه «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» نقش ترکیبی عِنْدَ چیست؟

پاسخ

در آیه «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» کلمه «عِنْدَ» ظرف (مفعولٌ فیه) و منصوب است و متعلق به عامل محذوف است و آن عامل محذوف، در حقیقت صله برای «مَا» موصوله می باشد که پس از حذف آن، «عِنْدَ» به عنوان نیابت در اصطلاح صله «مَا» خوانده می شود، تقدیر عامل محذوف این طور است:

ما یكونُ عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

پرسش میانه ۲

در آیات شریفه ای نظیر «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» (بقره/۵۴) کلمه «إِذْ» دارای چه محلی از اعراب است؟ چرا؟

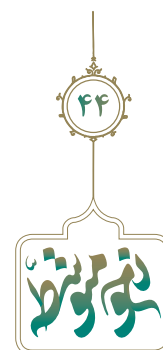
پاسخ

«إِذْ» در این گونه موارد بنا بر آنچه ابن هشام در باب اول مغنی در بحث «إِذْ» آورده، **مفعولٌ به** است برای فعل محذوف؛ مثل «أَذْكَرُ»، یعنی:

«یادکن آن زمان گذشته را که موسی به قومش گفت...»

بنابراین محلاً منصوب می باشد و ظرف بودن «إِذْ» در اینجا صحیح نیست؛ زیرا همانطور که بیان شد ظرف باید دارای معنای «دَر» باشد و آن وقت معنا این گونه می شود: «ای پیامبر در زمان گذشته باید یاد کنی» که این معنا از دو جهت مشکل دارد:

اولاً این که مشخص نکرده که چه چیزی را باید یاد کند و ثانیاً، اشکال اساسی این است که به پیامبر امر کرده که خودش را در ظرف گذشته قرار دهد و در آن ظرف زمانی چیزی را یاد کند که تکلیف به محال است؛ زیرا امکان بازگشت به گذشته وجود ندارد و اصولاً چنین تکلیفی با فرض امکان نیز بی فایده و لغو و از ساحت مقدس پروردگار به دور می باشد.



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

مطالعه و پژوهش

درباره دو کلمه «قَطُّ» و «عَوْضُ» که هر دو اسم زمان هستند و وجوه اشتراک و افتراق بین آن دو تحقیق کنید .

■ منبع مطالعه و پژوهش:

جامع الدروس العربیة، ص ۴۴۵ و ۴۴۶
الهدایة فی النحو، شیرافکن، ص ۱۴۹

پاسخ

● «قَطُّ»:

- ظرف برای همه زمان ماضی است؛
 - مبنی بر ضمّ می باشد،
 - بعد از نفی یا استفهام دالّ بر نفی همه زمان ماضی یا استفهام نسبت به همه گذشته می آید، مانند:
- ما رأیتُ زیداً قَطُّ (هرگز زید را ندیدم)

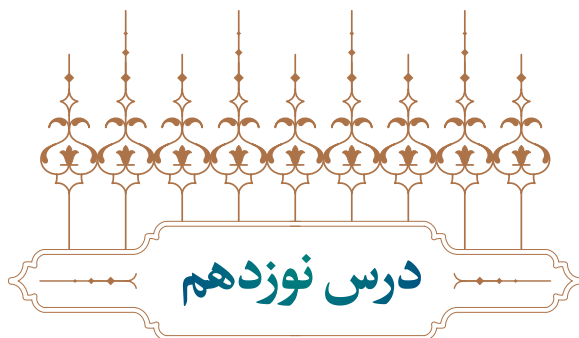
هل رأیتَ زیداً قَطُّ؟ (آیا هرگز زید را دیده‌ای؟)

● «عَوْضُ»:

- ظرف برای زمان آینده است؛
- مشهور در آن، بناء بر ضمّ است و بناء بر فتح و کسر نیز در آن شنیده شده است؛
- بعد از نفی یا استفهام دالّ بر نفی همه زمان آینده یا استفهام نسبت به همه آینده می آید؛
- گاهی برای زمان ماضی هم به کار می رود؛
- این ظرف در صورت اضافه شدن معرب به اعراب نصب می گردد.

لا أضربُ زیداً عَوْضُ (هرگز زید را نخواهم زد)

برای توضیحات بیشتر در مورد این دو کلمه می توانید به کتاب شرح رضی بر کافیه، جلد ۳، صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و همچنین کتاب مغنی اللیب و شروح آن، باب اول، ذیل عنوان «عَوْضُ» و «قَطُّ» رجوع کنید.



پرسش میانه ۱

در دو عبارت «جِئْتُ أَنَا وَزَيْدٌ» و «جِئْتُ أَنَا وَزَيْدًا» حرف واو در اُولی عاطفه است و در دومی به معنای **معیت** و ما بعد آن نیز به عنوان **مفعول معه**، منصوب است. آیا این دو عبارت به لحاظ معنایی هستند؟ چرا؟

پاسخ

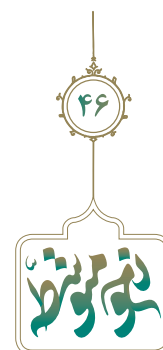
معنای عبارت «جِئْتُ أَنَا وَزَيْدٌ» این است که «**من و زید آمدیم**»؛ ولی اینکه کدام یک زودتر آمدیم یا اینکه باهم آمدیم یا جدا جدا این عبارت دلالتی بر هیچ کدام ندارد، اما عبارت «جِئْتُ أَنَا وَزَيْدًا» به معنای این است که «**من و زید هر دو باهم و در یک زمان آمدیم**».

پرسش میانه ۲

در جمله «أَعْطَيْتُكَ دِرْهَمًا إِكْرَامًا لَكَ» آیا «إِكْرَامًا»، مفعول له حصولی است یا تحصیلی؟

پاسخ

در جمله «أَعْطَيْتُكَ دِرْهَمًا إِكْرَامًا لَكَ» کلمه «إِكْرَامًا» **مفعول له تحصیلی** است؛ یعنی: درهم را به تو می دهم تا با این کار من اکرام کردن تو حاصل شود نه این که اکرام کردن اوّل بوده باشد و این کار من نشأت گرفته از آن باشد.



مطالعه و پژوهش

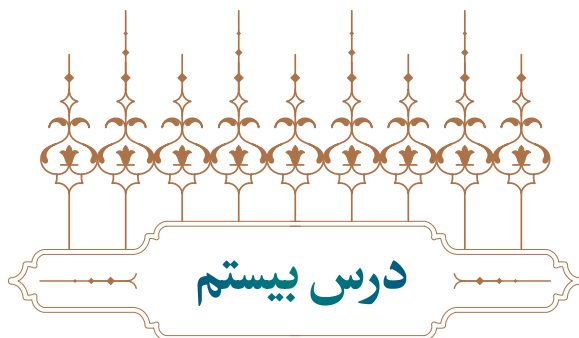
دربارهٔ عامل نصب مفعولٌ معه اقوال مختلفی وجود دارد، با رجوع به منابع ذیل و سایر منابع نحوی حداقل، دو قول را در این مسئله ذکر کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

صمدیه با حواشی سید علی خان کبیر و مدرّس افغانی
با مقدّمه و تصحیح علی افراسیابی، ص ۲۶، پاورقی
جامع المقدمات با حاشیه مدرّس، شرح العوامل فی
التَّحْوِ، ج ۱، ص ۵۱۷، پاورقی
أوضح المسالك با حاشیه محی الدین عبد الحمید،
ج ۲، ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴

پاسخ

- برخی معتقدند که عامل نصب در مفعولٌ معه همان فعل یا شبه فعلی است که قبل از حرف «واو» ذکر شده است.
 - برخی دیگر عامل نصب را خود حرف «واو» می دانند.
 - عده‌ای نیز عامل نصب را فعل محذوفی می دانند که در واقع اسم منصوب بعد از «واو»، مفعولٌ به برای آن فعل به شمار می آید، مانند: «سِرْتُ وَ النَّيْلُ» که تقدیر آن در کتاب اوضح المسالك (ج ۲، ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴) به نقل از بعضی این طور ذکر شده است:
- «سِرْتُ وَ لَا يَنْسُ النَّيْلُ» یعنی «سیر کردم و با (رود) نیل ارتباط و اتصال (و همراهی) پیدا کردم» که عرفاً این گونه ترجمه می شود:
- «با رود نیل سیر کردم» یعنی «هم مسیر و هم جریان با این رود، من هم سیر کردم».



پرسش میانه

در عبارت «تَكَلَّمَ الْخَطِيبُ فَوْقَ الْمَنبَرِ»، «فَوْقَ» که ظرف است آیا مفعولُ فیه برای «تَكَلَّمَ» می باشد یا حال برای «الْخَطِيبُ» و یا هر دو؟ در هر صورت متعلّق «فَوْقَ» چیست؟

پاسخ

در عبارت «تَكَلَّمَ الْخَطِيبُ فَوْقَ الْمَنبَرِ» می توان «فَوْقَ» را ظرف برای «تَكَلَّمَ» گرفت که در این صورت عامل نصب آن نیز همان فعل «تَكَلَّمَ» می باشد و ترجمه آن اینگونه می باشد:

«سخن گفت خطیب در بالای منبر».

همچنین می توان «فَوْقَ» را نیابۀ حال برای «الْخَطِيبُ» در نظر گرفت که در این صورت نیز عامل نصب این کلمه، محذوف است و خود همان محذوف، در حقیقت حال برای «الخطیب» است و تقدیر آن عبارت است از:

تَكَلَّمَ الْخَطِيبُ كَانًا فَوْقَ الْمَنبَرِ

سخن گفت خطیب در حالی که بالای منبر قرار داشت.

مطالعه و پژوهش ۱

یکی از اقسام حال، حال سببی است، با مراجعه به کتب نحوی و منابع ذیل درباره حال سببی و فرق های آن با حال حقیقی تحقیق کنید.

■ منبع مطالعه و پژوهش:

بداء التَّحْوِ، ص ۱۸۶

جامع الدروس العربیة، ص ۴۷۵

پاسخ

حال حقیقی حالی است که:

- بیانگر هیأت خود ذوالحال است؛
- با ذوالحال از جهت عدد و جنس مطابقت می کند، مانند:
جاءَ زیدٌ راجِئاً ، جاءَتْ هندٌ راجِئَةً ، جاءَ المسلمونَ راجِئینَ



پاسخ نامه
پرسش های
میانی و
مطالعه و
پژوهش

حال سببی حالی است که:

بیان گر هیئت چیزی است که با ذوالحال مرتبط است؛

همیشه مفرد است؛

از نظر مذکر و مؤنث بودن اسم بعد از آن باید لحاظ شود؛ یعنی طبق همان قواعدی که فعل بافاعلش از جهت مطابقت یا عدم مطابقت در مذکر و مؤنث بودن باید رعایت کند، مانند:

جاءَ زيدٌ ضاحِكَةً أُمُّهُ ، جاءَ هندٌ ضاحِكاً أبوها

مطالعه و پژوهش ۲

در مورد مواضعی که در آنجا واجب است رابط حال به ذوالحال فقط ضمیر باشد یا واجب است که هم واو و هم ضمیر باشد تحقیق کنید.

منبع مطالعه و پژوهش:

جامع المقدمات با حاشیه مدرّس، صمدیه،

ج ۲، ص ۵۴۱ و ۵۴۲

بداء التحو، ص ۱۸۴ و ۱۸۵

پاسخ

• رابط حال با ذوالحال در موارد زیر فقط ضمیر می باشد:

۱. حال مفرد مشتق: جاءَ زيدٌ راكِباً

۲. حال شبه جمله: رَأَيْتُ الْهَلَالَ بَيْنَ السَّحَابِ

باید توجه داشت که ضمیر رابط در این مثال مستتر در عامل محذوفی است که در واقع همان عامل باید حال در نظر گرفته شود:

رَأَيْتُ الْهَلَالَ كَائِناً بَيْنَ السَّحَابِ.

۳. حالی که جمله فعلیه ای باشد که فعل آن مضارع مثبت خالی از «قد» باشد، مانند:

جاءَ زيدٌ يَسْرِعُ

۴. حالی که جمله فعلیه ای باشد که فعل آن مضارع منفی به «لا» یا «ما» باشد، مانند:

ما لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ (نمل، ۲۰)

۵. حالی که جمله فعلیه ای باشد که فعل آن ماضی باشد و بعد از «إلا» واقع شده باشد، مانند: ما

يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس، ۳۰)

- رابط حال با ذوالحال در دو مورد زیر باید هم واو و هم ضمیر باشد:

۱. حال، جمله فعلیه‌ای باشد که فعل آن مضارع مثبت مقرون به «قَدْ» باشد، مانند:

جاءَ زيدٌ وقَدْ يَسْرَعُ

۲. حال، جمله اسمیه‌ای باشد که صدر آن جمله اسمیه یعنی مبتدا در آن جمله، ضمیری باشد

که به ذوالحال باز می‌گردد، مانند:

جاءَ زيدٌ وهو راكبٌ

لازم به ذکر است که اگر جمله‌ای غیر از موارد ذکر شده وجود داشت که فاقد ضمیری بود که به ذوالحال

بازگردد، باید رابط آن جمله به ذوالحال فقط «واو» باشد، مانند:

جاءَ زيدٌ والشَّمْسُ طالِعَةٌ

در غیر از موارد ذکر شده رابط جمله حال به ذوالحال می‌تواند ضمیر، واو یا هردو باهم باشد.

در کتاب صمدیه این گونه آمده است:

- رابط، در مثل جاءَ زيدٌ يَسْرَعُ (مضارع مثبت خالی از «قَدْ»)، فقط ضمیر است.
- رابط، در مثل جاءَ زيدٌ وقَدْ يَسْرَعُ (مضارع مثبت همراه با «قَدْ»)، هم «واو» و هم ضمیر است.
- رابط، در بقیه جمله‌ها، واو یا ضمیر یا هردو باهم است.

این نظر، با آنچه از کتاب بداءة التَّحْوِ ابتداءً ذکر کردیم، تفاوت دارد.

